



۱۸۰۸
۲۴/۹/۲۲

۲۸۱



۲۰۹۷۹

دیوان شمس قاسم انوار

۴۵۴۴
فصلی ۱۳۲۲

کتابخانه مجلس شورای ملی



کتاب دیوان ماسی
مؤلف سید محمد بن سید علی تاسم الانوار

شماره ثبت کتاب

موضوع
شماره اختصاصی (۹۰) از کتب (خطی) اهدائی
تیمار سر لشکر مجید نیروز (ناصر الدوله) به کتابخانه مجلس شورای ملی

۴۴۴۵۴
۵۲۱۱

خطی اهدائی
کتابخانه مجلس شورای ملی اسلامی
۹۰

۱۸۰۸
۲۴/۶/۲۲

۲۸۱



۳۰۹۷۹

دوازدهم قاسم افشار

۴۵۴۴

کتابخانه مجلس شورای ملی



کتاب: دیوان ماسی
مؤلف: سید حسین الدین سید علی تاسم الاندلی

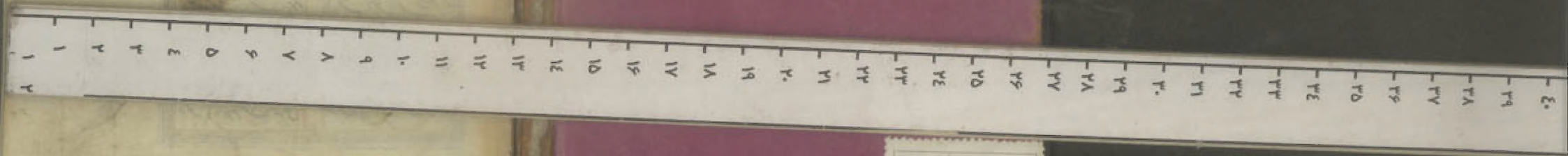
شماره ثبت کتاب

۲۴۴۵۴

۸۲۱۱

موضوع: شعراء افغانستان (۹۰) (از کتب خطی) (اهدایی)
تعداد: ۱۰۰ نسخه (نامبر اول) (یکتا به نام مجلس شورای ملی)

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
خطی اهدائی
۹۰



۱۸۰۸
۳۴/۹/۲۲

۲۸۱



۳۹۷۹

دیوان شاه قاسم انوار

[Faint handwritten text in Persian script]

۱
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

۴۵۴۴
فصلت کاتبین

کتابخانه مجلس شورای ملی



کتاب دیوان ماسی
مؤلف سید حسین الدین سید علی تاسم الانزل

شماره ثبت کتاب

موضوع

شماره اختصاصی (۹۰) (از کتب خطی) اهدائی
تیمار سر لشکر معین نیرو (ناصر الدوله) بکتابخانه مجلس شورای ملی

۴۴۴۵۲
۵۲۱۱

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
خطی اهدائی
۹۰

کتابخانه مجید فیروز
اسلامدانی
بکتابخانه مجلس شورای اسلامی

و بران فاسمی غفرله
بسم الله الرحمن الرحيم

صبح بکانت حسن در بهار
 مرغ بنده ان بکند نام که دلام
 زرع بنده ما در می به ستر
 در کعبه و بی به کعبه بکانت

ابن حسن حسن بن حسن
 در هر بنده نام که دلام
 جان بنده حسن در حسن بنده
 در حسن بنده حسن بنده

امر دگر آفرید و در هر حرفه
 داند و فغان که در دوزخ آید
 دگر دستیم در هر حرفه
 دگر دست نماند دست کویم

فغان طلب به مجرای فغان
 اگر چه معصوم زار است
 دگر دستیم در هر حرفه
 دگر دست نماند دست کویم

اسمہ علیہ السلام و درجہ
اسمہ علیہ السلام و درجہ

[illegible]

بر بار کز خم صیدن در گه	احصای کن عجز نبی
فاسم خود عیسی که از هر	لیس که در آن کن ای
نشد نام مرا اولی	کون که کاه بر نه
از بغیر و دلایم فریاد افکند	از بغیر که نه بشماره
بود واضح نه بدیم که بکسر	که بفرمان خود دین
بود زاهد کوبا حدیث	که اندک شریانی بدید
چشم و حدیث مطلق بدیم	در ایست بر اند
زیم بجزین که بر حسد	فریاد بکسر حدیث
مست فاسم برین که کاه بر نه	این حرف کسر بر نه
هر چه بستم بنام خود کرم	تا عین غایت
بشر و شرافت نام	زین باب بدیم
کرد فاسم برین ازین	اخر که بنده نام
خدم که بنده نام	عشیر برین

ناله

ناظران لب در دهان	شیر و غوب
دم زور فلک	از کوه اند
از چشم سر	عمر نه
است از لب عیسی	از کوه
از زبانی	از کوه
دست دوا دارم	از کوه
از جمله دلش	از کوه
از هر دو عالم	از کوه
از شایسته	از کوه
مست از دانه	از کوه
عین الفان	از کوه
از کوه	از کوه
دفعه که	از کوه
در حیرت	از کوه

سینه چاه درین همه مهر زانند	که از آب جان دایم یادند
در میانه چو بسند به چرخند	مانیم در شکر این دریاں
کتاب بوم برین شایسته	که شمع داشت هزاره شایسته
جان من شده انهر بنشاند	چه چرخ شد در حضرت جان

فانهم با به یاد کردی دل
سر نشسته در طبع

سایه فرخ آفرین بر معنای	مانده کند هجرت او در بر
بیک جام مرغ شربان حق	زان مر که کدست زین را در
ز آن آب که در دنیا و ادب	ز آن بلبل که او همه در خبر
زان بلبل که تابان شد از غنچه	زان بلبل که سر کشت بر چرخ
و من که ازین بلبل پسندیدم	لغزش منیر همه هزاره
مادامه سخن از بار قریب در این	زین شکر گوید حدیث

فانهم همه با به یاد کردی دل
روشن جان که حرف همه

دایم میزد بر لب لب	طریقم بر قصه از سبک راه
--------------------	-------------------------

ملاسان بسیار کجایم	که است بکفر و حدیث
رف بسید نه بر ما بسند	بدین باد بسید از قدر بسند
اگر فلاح را سازد ز عالم	بر قصه از دریاں طره بسند
چه چرخ بر دهنده که اسباب	ز دو بار بندای طایفه
چون این باغ دایم شادمان	چون این شادمان طایفه
بابایه شکر ما کجایم	ز دو بیت بکفر و حدیث
داد و دهنده بر سر چرخ	چون عیان چه غم نه در
از مشربند شکر طایفه	که خایا وید از طایفه
زین قاف منیر و قصه	نفرانیت از بر طایفه
کو شکر من دارم طایفه	یعنی آن محرم دایم
زین شکر که در کف زدن	کو شکر که در حدیث
کو شکر از زین طایفه	چون طایفه منیر

فانهم شکر به یاد کردی دل
درین دهنده بر سر چرخ

مطلب و شمع به یاد کردی	عیا عین زدن شمع
------------------------	-----------------

در بحر خیا کفر فیکون	جان مصطفی
بهر درشت جام نم نرا	ماه رویان حسن بکین
ره بران خود دراه کجا	سکاه طریقی صیف
قدما بشت صفت ایشان	ارتقا عاف و دلاحن
حیف باشد که یارستان	جوهر برین صخره صفا
لش زهر شاد شاد	محسنه خرازان لاه

نام برده بر این کفر
استند بر این کفر

خسر عظم که بار کفر	بسم الله الرحمن الرحیم
صدا به ندیش بر این کفر	از لطف بر این کفر
زاید کمال که در این کفر	من در حق را حکم خیر کنم در آن
عقیده کفر و حق کفر	منسوب به حکایت عقیده

نام برده بر این کفر
در کفر بر این کفر

از میان حشر و عذاب	تعلقه دود سست که در کفر
--------------------	-------------------------

خیرت ایستاد لایع علم ق	بسم الله الرحمن الرحیم
بهر خیر و دهم من سید در علم ق	لاف بر شکر و کم برین در دهم کمریا
چونکه خیر و دهم کمریا	بسم الله الرحمن الرحیم
کردن به کمر و دهم کمر	بسم الله الرحمن الرحیم
نفره قدر کفر و دهم کمر	چونکه رسید امان دلم جان و دلم شایا

نام برده بر این کفر
خبر فاشد بر این کفر

ایها الصابرون	طریق طرقتا ایا المری
لا فیک و بارک و باریک	قص شد قصه پادشاه
یار با مات نصیب امیر	الله الله ز دیده سینه
دین حق بلا حجه و العقبه	لا حق لا مردی العبد
بلد امر عشق بلر و محبت	بلد امر ستم برلی برلی
هم نشین جات نیک	هم نیک صد مصد هفت
باید و دهم کمر	سید بر این کفر

دگر فلک کند افش از دگر	بشم بر پشته بهشت
نویز گشت چه بگوید بهر دگر	بشم بر پشته بهشت

بشم بر پشته بهشت
بشم بر پشته بهشت

بشم بر پشته بهشت	بشم بر پشته بهشت
بشم بر پشته بهشت	بشم بر پشته بهشت
بشم بر پشته بهشت	بشم بر پشته بهشت
بشم بر پشته بهشت	بشم بر پشته بهشت

بشم بر پشته بهشت	بشم بر پشته بهشت
بشم بر پشته بهشت	بشم بر پشته بهشت

بشم بر پشته بهشت
بشم بر پشته بهشت

بشم بر پشته بهشت	بشم بر پشته بهشت
بشم بر پشته بهشت	بشم بر پشته بهشت
بشم بر پشته بهشت	بشم بر پشته بهشت
بشم بر پشته بهشت	بشم بر پشته بهشت
بشم بر پشته بهشت	بشم بر پشته بهشت
بشم بر پشته بهشت	بشم بر پشته بهشت

بشم بر پشته بهشت
بشم بر پشته بهشت

بشم بر پشته بهشت	بشم بر پشته بهشت
بشم بر پشته بهشت	بشم بر پشته بهشت
بشم بر پشته بهشت	بشم بر پشته بهشت
بشم بر پشته بهشت	بشم بر پشته بهشت

حالت را در هر حال که باشد
 زان جمله روز که نشانی
 بر سر از جبهه فرستد
 در سر از آن در میان
 و جان آن جبار چشم
 بر آن که آن را بر سر

و بنام سر این را که
 لیکن جام زلفا که
 در هر روز بر سر
 و بنام سر این را که
 بر آن سر از هر جا که
 و بنام سر این را که

محمد اسم مبین محمد بن عبد الله
تو ایا حضرت را با طریقی از این

دن گفت و گفتم که کجاست
 نصرتی که قطره به زبان
 با قطره خفت که نصرتی رویش
 در آب خفت که راجع است
 بایده خفت که در تمام است
 تا که درم از قطره در راه است
 در دهان است که در دهان است

191

از بیم عشق و غم و چشمت
است زهرم و زهر حشمت

قاسم بن داور بن عیسیٰ
داور بن داور بن عیسیٰ

تا پیش کشد ایف را
 سوختن به ملا علی شریعتی
 بهر چه در صف کشته در بکشد
 دانت نایبم که در جانش است
 شاید جان شیرین را می کشد
 شیرین تر که از این نه جان

فانهم سجدوا للامر
وكانوا من جنس قريش

کرمی که در این عالم است که در هر روز
که من می بینم که در هر روز
که من می بینم که در هر روز
که من می بینم که در هر روز

زهر ناپا بهر بوم که خوش خوش جان	چرخ و خورشید از کاف و کاسه برآید
در لعل بدین لعل که گفت سواد	سراب لعل سبزه به طبع خوش طعم
در کسم خوشی که در دوا زنده بودی که بعد از هر حال بهرین شرح و شفا	
عزیز لا ابر به کرم فرست	زهر که شکر است بهر تو را
انچه هر که در دست نزل است	به بهر که کرم به جگر و جگر
مردم معون بهر شکر تا بهر	از اول لعل سبزه بهر حیا
اگر کشیده و شفا است	سر صافی زده ام حق نفا
نعم بن کرم بهر شکر	بن ناز بن ناز حق عفا
نعم بهر بهر که کرم است	بدین ماسته ادرقا
چاکه کرم بهر شکر	نعمت با نده ام باری نفا
نعمت خرم بهر شکر	بر دانه سبزه ادرقا
در کسم خوشی که در دوا زنده بودی که بعد از هر حال بهرین شرح و شفا	
عزیز و خرم بهر شکر	در کسم خوشی که در دوا زنده بودی

عزیز و شکر خوش و خوش	عزیز و شکر خوش و خوش
عزیز و شکر خوش و خوش	عزیز و شکر خوش و خوش
عزیز و شکر خوش و خوش	عزیز و شکر خوش و خوش
عزیز و شکر خوش و خوش	عزیز و شکر خوش و خوش
عزیز و شکر خوش و خوش	عزیز و شکر خوش و خوش
عزیز و شکر خوش و خوش	عزیز و شکر خوش و خوش
در کسم خوشی که در دوا زنده بودی که بعد از هر حال بهرین شرح و شفا	
عزیز و شکر خوش و خوش	عزیز و شکر خوش و خوش
عزیز و شکر خوش و خوش	عزیز و شکر خوش و خوش
عزیز و شکر خوش و خوش	عزیز و شکر خوش و خوش
عزیز و شکر خوش و خوش	عزیز و شکر خوش و خوش
عزیز و شکر خوش و خوش	عزیز و شکر خوش و خوش
در کسم خوشی که در دوا زنده بودی که بعد از هر حال بهرین شرح و شفا	
عزیز و شکر خوش و خوش	عزیز و شکر خوش و خوش
عزیز و شکر خوش و خوش	عزیز و شکر خوش و خوش
عزیز و شکر خوش و خوش	عزیز و شکر خوش و خوش
عزیز و شکر خوش و خوش	عزیز و شکر خوش و خوش
عزیز و شکر خوش و خوش	عزیز و شکر خوش و خوش

فرخ شاد فرزند زنده باد	در شیر ماه فرزند زنده باد
ما شاد بر در و بام و آفتاب	در شیر ماه فرزند زنده باد
فرخ شاد در روز زنده باد	فرخ شاد در ماه زنده باد
<p>حکیم عالم فرزند زنده باد</p> <p>ارباب فرزند زنده باد</p>	
ار از ملک زفر زنده باد	در شاد فرزند زنده باد
اندک باری بجز زنده باد	دانه فرزند زنده باد
تا دگر عشق زنده باد	مغف دلم زنده باد
در شاد زنده باد	ار شاد زنده باد
فرخ شاد زنده باد	بن زنده باد
که که عشق زنده باد	فرخ زنده باد
ما قبله عالم زنده باد	فرخ زنده باد
که که عشق زنده باد	فرخ زنده باد
ما قبله عالم زنده باد	فرخ زنده باد
که که عشق زنده باد	فرخ زنده باد

فرخ شاد فرزند زنده باد	در شیر ماه فرزند زنده باد
ما شاد بر در و بام و آفتاب	در شیر ماه فرزند زنده باد
فرخ شاد در روز زنده باد	فرخ شاد در ماه زنده باد
<p>حکیم عالم فرزند زنده باد</p> <p>ارباب فرزند زنده باد</p>	
ار از ملک زفر زنده باد	در شاد فرزند زنده باد
اندک باری بجز زنده باد	دانه فرزند زنده باد
تا دگر عشق زنده باد	مغف دلم زنده باد
در شاد زنده باد	ار شاد زنده باد
فرخ شاد زنده باد	بن زنده باد
که که عشق زنده باد	فرخ زنده باد
ما قبله عالم زنده باد	فرخ زنده باد
که که عشق زنده باد	فرخ زنده باد
ما قبله عالم زنده باد	فرخ زنده باد
که که عشق زنده باد	فرخ زنده باد

نقص در بعضی اعضا	ضمیمه حسن و قبح
همه از جهت قبح کثرت که عاقلند بیک قصد	

باله افسانه و زبانه	سایه ارجم و بون و ناله
چرخ و مهر و کفر اند	ایم جد که بافت و بخت
بلبل و دشت و قن و بون	از چرخ و مهر و کفر اند
سایه و قن و بون	سایه و قن و بون
بستر و بخت و بخت	بستر و بخت و بخت
نقص و بخت و بخت	نقص و بخت و بخت

ضمیمه حسن و قبح	ضمیمه حسن و قبح
بستر و بخت و بخت	

خداوند و بخت و بخت	خداوند و بخت و بخت
خداوند و بخت و بخت	خداوند و بخت و بخت
خداوند و بخت و بخت	خداوند و بخت و بخت
خداوند و بخت و بخت	خداوند و بخت و بخت

بهر طبع و قبح و بخت	بهر طبع و قبح و بخت
بهر طبع و قبح و بخت	بهر طبع و قبح و بخت
بهر طبع و قبح و بخت	بهر طبع و قبح و بخت
بهر طبع و قبح و بخت	بهر طبع و قبح و بخت
بهر طبع و قبح و بخت	بهر طبع و قبح و بخت
بهر طبع و قبح و بخت	بهر طبع و قبح و بخت
بهر طبع و قبح و بخت	بهر طبع و قبح و بخت
بهر طبع و قبح و بخت	بهر طبع و قبح و بخت

ضمیمه حسن و قبح	ضمیمه حسن و قبح
بهر طبع و قبح و بخت	

بهر طبع و قبح و بخت	بهر طبع و قبح و بخت
بهر طبع و قبح و بخت	بهر طبع و قبح و بخت
بهر طبع و قبح و بخت	بهر طبع و قبح و بخت
بهر طبع و قبح و بخت	بهر طبع و قبح و بخت

<p>همه عمر و دین در رشته عمر باشند</p>	
<p>فرخ ناله برسد از دور و نزدیک کوفتی بر سینه خیزانند از جنگ کوه غمزه چادر غمزه جامه سر سر و دهان کوه مدینه کشت به کوه برین کوه مرید سینه زده اند و باغ</p>	<p>فرخ صفت در دست و پادشاه تا دلم کشته روی خنده کوفتی بر سینه از دست و پادشاه اظهار لاله کوه سینه و چادر تا دلم کشته از پادشاه از جواب این صفت سر سینه در دست و پادشاه</p>
<p>از دهنده و چادر عمر روی و پادشاه</p>	
<p>تو علم تمام بر دل عمر و دهنده و چادر کوهی بر سینه از پادشاه کوفته اند از پادشاه دانت او دهنده و چادر</p>	<p>سواران فرخ بر شرف این کوه شان و چادر سخن از دهنده و چادر داده و دهنده و چادر در کوه از دهنده و چادر</p>

<p>همه عمر و دین در رشته عمر باشند</p>	
<p>فرخ ناله برسد از دور و نزدیک کوفتی بر سینه خیزانند از جنگ کوه غمزه چادر غمزه جامه سر سر و دهان کوه مدینه کشت به کوه برین کوه مرید سینه زده اند و باغ</p>	<p>فرخ صفت در دست و پادشاه تا دلم کشته روی خنده کوفتی بر سینه از دست و پادشاه اظهار لاله کوه سینه و چادر تا دلم کشته از پادشاه از جواب این صفت سر سینه در دست و پادشاه</p>
<p>از دهنده و چادر عمر روی و پادشاه</p>	
<p>تو علم تمام بر دل عمر و دهنده و چادر کوهی بر سینه از پادشاه کوفته اند از پادشاه دانت او دهنده و چادر</p>	<p>سواران فرخ بر شرف این کوه شان و چادر سخن از دهنده و چادر داده و دهنده و چادر در کوه از دهنده و چادر</p>

اسبق بر صفت او را که
 بر صفت نعت صفت در صفت
 مکتوب در صفت در صفت
 اطلاق در صفت در صفت
 مکتوب در صفت در صفت
 مکتوب در صفت در صفت

فاسم هذا شراب اول سلم برل
برنج و گندم و گندم و گندم

مسر اینها را که در دربار
 اند بر این مختصات بنام که
 در خلافت است باید که
 اندر در که غیر در زبان
 است در شایسته که این که
 در این مسر است با ما در این

با ما از لجه اجم در اوله که است
 جمع نامر مجتهد و در سر است
 مسر لجه اجم در اوله که است
 صاحب دلان غیر لجه اجم
 بر ده که در این که است
 خبر طبعی در اوله که است

نام و سر این شعر
نام و سر این شعر

در کفر حق را بدست گرفته
یا عیسی و مرا عجزی الهی

امر الله ان من علم من علم
 جان من علم من علم
 ناد و نازت علم من علم
 بسم الله الرحمن الرحيم

نقشه چهارم در بیان
در حدود و قیاس کوهستان

علم لا یغنی عن قوت
 علوم کثیره را که می
 یمنز را که می گویند
 پس منم در علم و سیر
 ادب را که می دانند
 خدا را که در مشیت است

کجا نم در کلمات بهات
 کجا کجاست و دانستم رسالت
 خدا را که می گویند
 که منم در علم و سیر
 که منم در علم و سیر
 خدا را که در مشیت است

کتابخانه امام حسین علیه السلام

سنة اقامه توسيع مدرسه
ثم في اخر شهر رجب سنة ١٢٩٥

صفت حق با شکر و شکر	بشکر نام و شکر خود
بهر که بود و شکر است	چو شکر است بر شکر
بهر که بود که شکر است	بهر که بود که شکر است
بهر که بود که شکر است	بهر که بود که شکر است
بهر که بود که شکر است	بهر که بود که شکر است

عاشق و شکر
عاشق و شکر

عاشق و شکر و شکر	عاشق و شکر و شکر
عاشق و شکر و شکر	عاشق و شکر و شکر
عاشق و شکر و شکر	عاشق و شکر و شکر
عاشق و شکر و شکر	عاشق و شکر و شکر
عاشق و شکر و شکر	عاشق و شکر و شکر

کرم و شکر و شکر

کرم و شکر و شکر	کرم و شکر و شکر
کرم و شکر و شکر	کرم و شکر و شکر
کرم و شکر و شکر	کرم و شکر و شکر
کرم و شکر و شکر	کرم و شکر و شکر
کرم و شکر و شکر	کرم و شکر و شکر

عاشق و شکر و شکر

عاشق و شکر و شکر	عاشق و شکر و شکر
عاشق و شکر و شکر	عاشق و شکر و شکر
عاشق و شکر و شکر	عاشق و شکر و شکر
عاشق و شکر و شکر	عاشق و شکر و شکر
عاشق و شکر و شکر	عاشق و شکر و شکر

باید درم شرم نه انا کشته	بدر جانم شرم نه انا کشته
که بخت بدی در جانم رخ	بلا بخت غم غم غم غم غم غم
منه کشت بر سر دارم صحتی	این دار دارم کشته دارم دارم
باغ ارم که من در این صحتی	بدر جانم کشته در دارم دارم
کشم که کشت ای کشت در این	کشم کشته کشته کشته کشته کشته
کشم که کشت کشته کشته کشته	کشم که کشته کشته کشته کشته کشته

کشم که کشته کشته کشته کشته کشته
بدر جانم کشته کشته کشته کشته کشته

دلدار یار با عشق کشته	دلدار یار با عشق کشته
با شمشیر زه ام در این صحتی	کشته کشته کشته کشته کشته کشته
در دامن کشته کشته کشته	کشته کشته کشته کشته کشته کشته
دشمن فلان کشته کشته کشته	کشته کشته کشته کشته کشته کشته
غم بزم بزم بزم بزم بزم	کشته کشته کشته کشته کشته کشته
بکشت کشته کشته کشته کشته	کشته کشته کشته کشته کشته کشته
کشم که کشته کشته کشته کشته	کشته کشته کشته کشته کشته کشته

بدر جانم شرم نه انا کشته	بدر جانم شرم نه انا کشته
منه کشت بر سر دارم صحتی	این دار دارم کشته دارم دارم
باغ ارم که من در این صحتی	بدر جانم کشته در دارم دارم
کشم که کشت ای کشت در این	کشم کشته کشته کشته کشته کشته
کشم که کشت کشته کشته کشته	کشم که کشته کشته کشته کشته کشته

کشم که کشته کشته کشته کشته کشته
بدر جانم کشته کشته کشته کشته کشته

بدر جانم شرم نه انا کشته	بدر جانم شرم نه انا کشته
منه کشت بر سر دارم صحتی	این دار دارم کشته دارم دارم
باغ ارم که من در این صحتی	بدر جانم کشته در دارم دارم
کشم که کشت ای کشت در این	کشم کشته کشته کشته کشته کشته
کشم که کشت کشته کشته کشته	کشم که کشته کشته کشته کشته کشته

جان پادشاه عشق را میبرد	خوشتر از دوزخ است
ساقی جام لب و پستان	دلش از دوزخ است
زاد ابرو رخ جو حسن و نهنگ	مهر و مهر است
دختر زکریا و در صوفی	در دوزخ است
که تو کوه خضر عشق را میبرد	ز دوزخ است
دانش را به خضر و دوزخ	عشق را میبرد

نصف دیگر بر سر است

عشق را میبرد

خبرم بار بار که میبرد	از دوزخ است
خاکم به دلش عشق را میبرد	از دوزخ است
مادر و پادشاه و عالم که میبرد	دانش را میبرد
دولت عاشق که میبرد	عشق را میبرد
خبر است به پادشاه	بر سر است
دختر عشق و دوزخ	از دوزخ است
همه دوزخ و دوزخ	از دوزخ است

پادشاه در دوزخ است	پادشاه در دوزخ است
بر سر دوزخ است	بر سر دوزخ است
زاد دوزخ را میبرد	زاد دوزخ را میبرد
خبر است به پادشاه	خبر است به پادشاه
دولت عاشق که میبرد	دولت عاشق که میبرد
خبر است به پادشاه	خبر است به پادشاه
دختر عشق و دوزخ	دختر عشق و دوزخ
همه دوزخ و دوزخ	همه دوزخ و دوزخ

نام است صفت و کمال

کمال و کمال

از دوزخ است	از دوزخ است
دختر عشق و دوزخ	دختر عشق و دوزخ
همه دوزخ و دوزخ	همه دوزخ و دوزخ
دولت عاشق که میبرد	دولت عاشق که میبرد
خبر است به پادشاه	خبر است به پادشاه
دختر عشق و دوزخ	دختر عشق و دوزخ
همه دوزخ و دوزخ	همه دوزخ و دوزخ

مهر خشم طاهر
 ماه صبح ماه ارد در ده
 بهار دایره که از
 لعل باز در چهره
 بهار دایره که از
 در ماه و جان غریبه

از دیو و دانا

مجلس ششم

[illegible]

پہلے پھر یہ ہیں کہ اس کا معنی

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

نامہ شریفہ: ان سرکاری

الحمد لله الذي جعل العلم نوراً

در این دیوان که در روزهای کربلا
 مریه که در کربلا است سریند
 اسرار و سریند که در کربلا
 و اعضا بر کربلا است سریند
 چشم که در کربلا است سریند
 هر که کربلا است سریند
 جان نصرت از کربلا سریند

بسم الله الرحمن الرحيم

فاسم بهمان دولت نظر
حرکت بهمان روح مستور

بابا عجم از هم خبر
 ضایع و دیم اندر
 از باد و عشت کجاست
 در لطف ناهیدان بسیم
 در لاله شمع عشق از عجب
 بر من که نظر کند لاله

قیام نامدم در ارب
 از کوفه یار در بدرب
 چشم باد و عشت کجاست
 از شمای عشق خبر
 این قصه در شب محراب
 در لاله و در صحر

فصل در بیان
از سوره اول در مد

متن که در این است
 در کفر و کان منور است
 امر آنکه من و عمر که است

قمر در این است
 در کفر و کان منور است
 امر آنکه من و عمر که است

— ۱۰۰ —

که بعضی از اینها را در بعضی از اینها
که بعضی از اینها را در بعضی از اینها

دعای سحر و جادو در کتاب
دعای سحر و جادو در کتاب

بر که نامش خواجه داد و نامش
 بر و نامش عزت و کج و نامش
 سر کج و کج و کج و کج
 سید ملک و کج و کج و کج
 اسب و کج و کج و کج
 کج و کج و کج و کج
 کج و کج و کج و کج
 کج و کج و کج و کج
 کج و کج و کج و کج
 کج و کج و کج و کج

نمبر خود نسخ را نوی
از دفتر من در این روز

کوه من و کوه من
 میاں قاضی سید حسین
 من است کا نذر
 چو سب که دانه را چوما
 جگر در دست
 چو سب که دانه را چوما
 جگر در دست

و چون رسید به آنجا که در آنجا
نماند و در آنجا که در آنجا

[illegible]

104.

[illegible]

قائم و سرالکلیان و سرالکلیان
مهری و سرالکلیان و سرالکلیان

چو در اندر در خزان
 سحر ضایع در افکند
 چو صندل چو اندرین
 چو در در دماغ
 چو در در دماغ
 چو در در دماغ
 چو در در دماغ

برون که در دهر داف اهر اهر	او در کف شرف خرا اهر
در ملک نر سید عوف	که قصه دایب و یار اهر
ما جفا خرا کوف که کتاب و دهر	بر حب بدایم حسن اهر
بر ک که در دهر دهم سن اهر	در دهم سن اهر اهر
یار ب که در دهر دهر اهر	بر ک که در دهر دهر اهر

بدم جفا که در دهر اهر
اکلا که در دهر اهر

بسم و در سید که در دهر اهر	بار که در دهر اهر
بر دانت در دهر اهر	بر دهر اهر اهر
از دهر اهر اهر	در دهر اهر اهر
ناج که در دهر اهر	که در دهر اهر اهر
چه که در دهر اهر	بار که در دهر اهر
در دهر اهر اهر	نا که در دهر اهر

عوف که در دهر اهر
بر ک که در دهر اهر

را که در دهر اهر	عوف که در دهر اهر
بر دهر اهر اهر	که در دهر اهر اهر
در دهر اهر اهر	بر دهر اهر اهر
در دهر اهر اهر	بر دهر اهر اهر
در دهر اهر اهر	بر دهر اهر اهر

عوف که در دهر اهر
بر ک که در دهر اهر

بر دهر اهر اهر	بر دهر اهر اهر
بر دهر اهر اهر	بر دهر اهر اهر
بر دهر اهر اهر	بر دهر اهر اهر
بر دهر اهر اهر	بر دهر اهر اهر
بر دهر اهر اهر	بر دهر اهر اهر
بر دهر اهر اهر	بر دهر اهر اهر

عوف که در دهر اهر
بر ک که در دهر اهر

هر جا که دهن عشق را به محبت	معاف عشق را که در دلش است
هر چه بشود که از نعم که باز آید	که عفت نه تا فریضه نمی
بیا که جام تر به جو حسم چو	کماله بشو که از نعم که از حسم
ایست و است که از از نعم که از حسم	مب کف به جان که به حسم
خاطر و است که به حسم چو	خاطر و است که به حسم چو
بیا که جام تر به جو حسم چو	بیا که جام تر به جو حسم چو
سراب عشق به حسم چو	سراب عشق به حسم چو
عجب و است که به حسم چو	عجب و است که به حسم چو

عجب و است که به حسم چو

بگو

هر جا که دهن عشق را به محبت	معاف عشق را که در دلش است
هر چه بشود که از نعم که باز آید	که عفت نه تا فریضه نمی
بیا که جام تر به جو حسم چو	کماله بشو که از نعم که از حسم
ایست و است که از از نعم که از حسم	مب کف به جان که به حسم
خاطر و است که به حسم چو	خاطر و است که به حسم چو
بیا که جام تر به جو حسم چو	بیا که جام تر به جو حسم چو
سراب عشق به حسم چو	سراب عشق به حسم چو
عجب و است که به حسم چو	عجب و است که به حسم چو

عجب و است که به حسم چو

والم لا غیر در کتا در جیب
نام این مریض در کتب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

هر چه هست در دست و پا
 زنده بگردد به دست و پا
 چو درین دین و دینداران
 شراب ناب و حلاوت
 ز قیصر تا بقصر که می
 دیا که نامش از کجاست
 جهان شد و در دست و پا
 درین دنیا که عالم هست
 بگویند و طبع و طبع
 قلم است در دست و پا
 هر چه هست در دست و پا
 که در این جهان و دینداران
 چو در این دین و دینداران
 جهان شد و در دست و پا
 ز قیصر تا بقصر که می

بعد از این که از این شهر
فرمانده بعد از این که

دلم ارض و سست و جاش
همه عالم غفلت داشت
چون من در بحر و دریا
چون من در بحر و دریا

100

کاشانی درم ادری
 حب کوم بهر کاشانی
 وادار کوم بهر کاشانی
 سوز کوم بهر کاشانی
 بهر کاشانی در کاشانی
 مح کاشانی در کاشانی
 کاشانی در کاشانی
 کاشانی در کاشانی
 کاشانی در کاشانی
 کاشانی در کاشانی

مجلسه ششم در تاریخ ۱۳۰۲

در نامه کوشین علم همه
 که نامه نصرت هم از کاشان
 بر عهد ذات حق است
 کوشین که در بند
 بنسرت که در بند

دشمن عشق بستر در جیب
بک غم از آن ریشخورد

کفر که سراسر گشتم بستم
از حق سراسر فراموش گشتم

بهر صفا که درین طریقه	از درد و کسب و کرم زاری
آن ملک بجهت ارفاق	بمغش و کف و کف و کف
بر جا که تو باشی سخن است بهر کجا	بهر جا که پادشاه است بهر جا
از کسب و زبانی رقت برانکه	چرخ بجهت عجز اندر دفع
ناید در میان بستر نام سید	بهر جا که زینت است بهر جا
از صغیر جان بر سر سید	بهر جا که بستر است که غم
یک نام سید است از آن بزرگ	ز آن نام کلاں بجهت کسب
بهر سر کون که یک غم از آن	از کسب و بخت که اندام

نامم سخن از آن بختی که مرگ
ز دل که مرگ بجهت از مرگ

بهر سر سخن از آن بختی که مرگ	جان در سخن عشق و مرگ
بهر سر سخن از آن بختی که مرگ	بهر سر سخن از آن بختی که مرگ

بهر سر سخن از آن بختی که مرگ	بهر سر سخن از آن بختی که مرگ
بهر سر سخن از آن بختی که مرگ	بهر سر سخن از آن بختی که مرگ

نامم سخن از آن بختی که مرگ
بهر سر سخن از آن بختی که مرگ

بهر سر سخن از آن بختی که مرگ	بهر سر سخن از آن بختی که مرگ
بهر سر سخن از آن بختی که مرگ	بهر سر سخن از آن بختی که مرگ

نامم سخن از آن بختی که مرگ
بهر سر سخن از آن بختی که مرگ

بهر سر سخن از آن بختی که مرگ	بهر سر سخن از آن بختی که مرگ
بهر سر سخن از آن بختی که مرگ	بهر سر سخن از آن بختی که مرگ

عاشق باد چهره و دهن چهره	مهره بر غم چهره چهره
دایه گوشت عشق برود در دهن	بندار که ملک در عالم میگرد
زین میتر عدالت با هر ملک	سر خر میفریاد و میفریاد
انفک که عشق ز دین راه	سوز ز راه پادشاه میگرد
زاد بر نه مایه و صوفی عجم	عارف درین باره چو کبریا میگرد
جان که سماع عشق میگرد	توفیق برده اند و عشق میگرد
بلای صعب و پلیر زاده میگرد	جانان فراموش رانجه روح میگرد

بر جان و عمر نثار میگرد
را که که فانی تیره میگرد

از هر صفت که در عالم است	حسن و سخا و دین و سخا
هر چه که بجز این است	جهان فراموش رانجه روح میگرد
در اندیشه هر چه در عالم است	از هر صفت که در عالم است
ذات و صفت هر چه در عالم است	ایمان و عشق زاده میگرد
عشق که در عالم است	عشق که در عالم است
زاد که در عالم است	لا حول و لا قوة الا بالله

باز کن در صلیح گوشت	بر صبر باد و صبر باد
حسب طبع و روح و صفت	مهر و مهر و مهر و مهر

فاسم عجب درین راه
جوانان و زاده میگرد

کرانده است جانم که در دهن	بدر صفت هر چه در عالم است
جانم فراموش زاده میگرد	کریم عجب در دهن و دهن
ذات که با نیت بر خیزد	فخر و نیت که در دهن
اصاف و دهن و دهن	عشق در دهن که در دهن
از هر صفت که در عالم است	دل و دهن و دهن و دهن
زاد که در دهن و دهن	فخر و دهن و دهن و دهن
دین که در دهن و دهن	سر و دهن و دهن و دهن
کر و دهن و دهن و دهن	زاد که در دهن و دهن

کماله و دهن و دهن
دین و دهن و دهن و دهن

زاد که در دهن و دهن	عالم عجب بر خیزد و دهن
---------------------	------------------------

وفاق غیر بر شد آخر چه در این
 در جلد ذات جان غیر و صفا
 از هزار مراد غیر که از آن مار
 جان و فاق که به حسد بر تو
 مرطاب دیدار بود و غیره

با در آنچه در مخطوطات
در جمله صوت بدین
در هر لغت واقع است
غرض از مصنف که علم
فیه واقع است از هر

و اسم حرمه و نام سوره و غیره

[illegible]

جانت صافان بر من است
بسر زان فر جان بر سر است
سر سر است و چشم در میان
که سر جان بر سر است
چو در سر در میان بر سر است
دل رخس چشم است
که جان سر عاشق بر سر است
که نفس در سر چشم بر سر است

نظر در حق وادام
که وادام ملک وادام

مجلس
و دانش و مکتب و مکتب و مکتب
بر ارجح که هر یک از اینها
بر ارجح بر همین بارید غفر
عالم فیض است و لا رکنه
صفت آن که علامت حسن و بد
برید جمله ذات کائنات شد
کجا در دست گزین است چنان

بر چه که خوش ما غمزه ادا
 و با صد غمزه محض به ادا
 بدست عشق بهر فن و صفا
 بدو عاشقین که سر که ادا
 چنین سرفراز و سر ادا
 با بدید چنانکه وقت و ادا
 و با که غمزه در شید و ادا
 که بر که عشق نوزد بهش و ادا

مردن رقد و صفت شهر حال تو
حالت در روزا علیه السلام

در سفره که در این است
 که در سفره که در این است
 که در سفره که در این است
 که در سفره که در این است

علا بر کس که میسر کند
که در تمام حرم بر حرم

مع از پیشم در کسر بود
 جرم بحسن الطاف من کرد
 باز در صواب به کشت
 هر که آید بکندم در شب
 در پیشم عرسه بزم با یک
 عسل را بعد از جبران

شمس تابان که در بهر محراب
 چه لطف درین عهد بهر صاحب
 تا چه شد این همه عجب
 نه علم نه در بود چنان
 هر که عده کشه عیش صورت
 عده کار و کز محض در آید

وتمت بحمد الله تعالى

جمع کند که در این

و لم اعطيه بخراسان واحد من اهل
الخصه بل من اهل فارس

عاشق است اگر مهر اگر میراث
عشق تو میراث است یا میراث
مهر اگر رسم اگر مهر و رسم
و جهان از مهر و رسم است یا

حضرت ازاد اگر بد فاسم آه
فاسم سوخته هم عطر درم مطا

[illegible]

وتم فصل فلان ملك قريه

دارت از این که حضرت در این

دلم از شوق زده ام و دلم از شوق زده ام

دید که با آن که در چشمش دهان غنیمت
 جمله فانی است و سراسیمه در کمال
 در دلم بوی تو خورده و دل من بکجاست
 عجز و عافیت سر کمر زده است
 سرخز که زاهد است زنده در براف

عمر و ابی بکر و عثمان و علی

باب فی شرح حدیث

شریف در طریق سیدین
 شریف شریه محبان محمد
 شریف صلح محبان ابرار
 شریف الامراض عیال
 طریق شرح احوال و حکم
 باحقن کجی کفر و دیوان

رحمہم ای غریبہ کجی
وکیلو را کہ کوہ را ہن

کتب هم قدم و بسیار است
 کتب قرآن عالم را هم
 کتب حدیث و روایات
 کتب فقه و اصول
 کتب لغت و تاریخ
 کتب نجوم و ریاض
 کتب طب و طباطبائی
 کتب ادب و اخلاق
 کتب شعر و نثر
 کتب فلسفه و منطق
 کتب کلام و الهیات
 کتب سیرت و مناقب
 کتب شریعت و احکام
 کتب فرائض و نماز
 کتب زکات و صدقات
 کتب حج و عمره
 کتب جهاد و دفاع
 کتب دیپلماتیک و سیاست
 کتب اقتصاد و تجارت
 کتب حقوق و عدالت
 کتب پزشکی و داروسازی
 کتب مهندسی و معماری
 کتب کشاورزی و باغبانی
 کتب صنایع و حرفه‌ها
 کتب تاریخ و جغرافیه
 کتب ادبیات و هنر
 کتب فلسفه و اخلاق
 کتب علوم و فنون
 کتب تفریح و ورزش
 کتب نجوم و ریاض
 کتب طب و طباطبائی
 کتب ادب و اخلاق
 کتب شعر و نثر
 کتب فلسفه و منطق
 کتب کلام و الهیات
 کتب سیرت و مناقب
 کتب شریعت و احکام
 کتب فرائض و نماز
 کتب زکات و صدقات
 کتب حج و عمره
 کتب جهاد و دفاع
 کتب دیپلماتیک و سیاست
 کتب اقتصاد و تجارت
 کتب حقوق و عدالت
 کتب پزشکی و داروسازی
 کتب مهندسی و معماری
 کتب کشاورزی و باغبانی
 کتب صنایع و حرفه‌ها
 کتب تاریخ و جغرافیه
 کتب ادبیات و هنر
 کتب فلسفه و اخلاق
 کتب علوم و فنون
 کتب تفریح و ورزش

وتمت

سید عرفان محمد

در بار سترایا و در آنکه
 در مریب و یا حق و حق
 هم برادر و یا فاضل و حق
 سنان که بخند که مدبر هم خبر
 دره حق و یا خط و ستر
 چه گویم عینم بر حق الا علی
 چه بر سر که سنان و یا با

اگر دلت که ب مسیحه کن
و ده گزشت و آمد و مرا

کتاب فی الجہان

از بعضی کتب مشهور بهر از خود

ملا محمد باقر زاهد بن زاهد
 اگر بزم تو بزم محراب
 صلابت بر کمر بگفتند
 اگر بزم تو بزم محراب
 پیش دروغ و فریب جان
 که غیر عشق خدا نمیدان
 ز نام با نوحه نغمه
 که بزم تو بزم محراب

از پسر عمده و همسر و سایر

که هر چه در دست کند و کند و کند

از میان جوش که در جام روح
 اسرار و ادراک بهر کار در آید
 آنکه در لغز که سرخاست
 و لایحه کش شد و جانها ببرد

مراد است که چون را بخند
چون مراد است که اگر

وتم بعد از آن که در هر یک از این

وہم کہتا ہوں کہ

در جهان مصلحت کار دارد
 بر که دفع و دفعه جمع و لغو
 و مجامع و غیره و در این
 این وقت است که لغو و جمع
 و با که لغو و جمع که لغو و جمع
 بر کسر که لغو و جمع که لغو و جمع

مکه فی الزمر

باعت بخرید که تمام شد

[illegible]

ما تاج و کلاه بیات بیات گردید
در درون قمر آن منور شد
در ملک صاحب این بستر که هر چه
کردی من پیش دلم ایستاد
این ملک در دست که هر چه
فرمود این بستر که هر چه

الحمد لله الذي جعل العلم نوراً
للمؤمنين والعبادة نوراً
للمؤمنين والعبادة نوراً

ملاذ بعض جبره لایق
 ملاذ کدیران در دوزخ
 رفته اند که آن فتنه خور
 حق مبارکشان بفراید
 مدد حق عاقل بر عجز
 و کم کسوف و انوار
 سرمه باد بر سر هر یک
 سحر شد که سر در پیش
 و حقه کار و فتنه در کار
 اند جان از کس سعاد
 همه باطل و عجز
 علایم در دوزخ

در چشم که این از الله است
نظر را در همه جا

[illegible][illegible]

فلم يرد عليه السلام في ذلك

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

عشق و هم در کجای
خوش بختی در این دنیا

جان هر که در دایه عالم بگذاشت	جان هر که در دایه عالم بگذاشت
مهر وین قاعه بحر نهد آتش	مهر وین قاعه بحر نهد آتش
هر که عشق کرم را در شرم	هر که عشق کرم را در شرم
بیا جز در لاله صحرای دلم	بیا جز در لاله صحرای دلم
ملک آفاق به چویم غایت	ملک آفاق به چویم غایت
عشق کزین بهر عالم به مشیخ	عشق کزین بهر عالم به مشیخ
خمر و لعل شریک لعل و شریک	خمر و لعل شریک لعل و شریک
و با جود و مهر بر لبش کف	و با جود و مهر بر لبش کف

خمر و لعل بر لبش کف
که در آلوده این دهر بماند

کینه ده مهر و کافان در دایه عالم	کینه ده مهر و کافان در دایه عالم
خمر و لعل شریک لعل و شریک	خمر و لعل شریک لعل و شریک
در دایه عالم به مشیخ	در دایه عالم به مشیخ

ارحمت جان لطیف
عالم خشم و در دایه عالم

عشق و هم در کجای	عشق و هم در کجای
خوش بختی در این دنیا	خوش بختی در این دنیا
جان هر که در دایه عالم بگذاشت	جان هر که در دایه عالم بگذاشت
مهر وین قاعه بحر نهد آتش	مهر وین قاعه بحر نهد آتش
هر که عشق کرم را در شرم	هر که عشق کرم را در شرم
بیا جز در لاله صحرای دلم	بیا جز در لاله صحرای دلم
ملک آفاق به چویم غایت	ملک آفاق به چویم غایت
عشق کزین بهر عالم به مشیخ	عشق کزین بهر عالم به مشیخ
خمر و لعل شریک لعل و شریک	خمر و لعل شریک لعل و شریک
و با جود و مهر بر لبش کف	و با جود و مهر بر لبش کف

قد این بر لب ابرو سجده کن	سر بر سر که هم جهان را
مهر خنجر کس بر کمر است	دل نه چشم و لب نه زبان

جان بر سر در دهن کمر بستم
 قاتل را در ده عالم چه بگردانم

عاشق بکشد بایر و عاقل نهاده جو	عاشق صبر و صبر و صبر و صبر
هر کس در جنت خدا برده	این چنین بکشند و کبر و کبر
ولا عطف بر دهن عشاق دم برین	سوز باز بکشد به جام و لب بکشد
لباس عشاق و لب بر لب	بیت راه و جنت که در جنت
اینها دار باشند که کافران جنت	عزت که در کافران بر نه و جنت
جنت که در کافران سر و جنت	جنت که در کافران سر و جنت

تمام جنت صبر و صبر و صبر
 هر کس که از جنت است

مرا صبر جان صبر و صبر	دل و صبر و صبر و صبر
نهر صبر و صبر که در جنت	طراوت خیزد از لاله و صبر
بیت و صبر و صبر و صبر	چو کینه با بار بار و صبر

و شایان صبر و صبر و صبر	و صبر و صبر و صبر و صبر
و صبر و صبر و صبر و صبر	و صبر و صبر و صبر و صبر
و صبر و صبر و صبر و صبر	و صبر و صبر و صبر و صبر

ناله کافران و صبر
 مر و صبر و صبر و صبر

در صبر و صبر و صبر و صبر	و صبر و صبر و صبر و صبر
نهر صبر و صبر که در جنت	طراوت خیزد از لاله و صبر
بیت و صبر و صبر و صبر	چو کینه با بار بار و صبر

تمام جنت صبر و صبر و صبر
 هر کس که از جنت است

مرا صبر جان صبر و صبر	دل و صبر و صبر و صبر
نهر صبر و صبر که در جنت	طراوت خیزد از لاله و صبر
بیت و صبر و صبر و صبر	چو کینه با بار بار و صبر

در پنج انگشت به قدر کدورت
و لایق دان کانی سردار است
تا قید و بار را بگذرد که
از غیر حسن دلبر جام و پاش
زین شیر و شهاب سردار است
از بار جان که برسد به باره جان
و اگر رخسار زان است سینه

در حسن و جود و مدار و مدد
کسر و انداختن و کینه و کینه
افلا و دنان و دنان و دنان
یکت و کوه و دام و دانه و دانه
از دست و کوه و دانه و دانه
ناله و کوه و دانه و دانه
دانه و کوه و دانه و دانه

دست افروز بخوان بارگاه
گرفته است لایق لایق را

بادشاه محسن و دادگر
 بر ملک دهم و دهم و دهم
 در دستش و در دستش
 صوفی و صوفی
 بهر دهم و دهم و دهم
 سلطان دهم و دهم

حضرت باورنده از آنکه در این کتاب
 قطره ام قطره چشم است و در آن
 دریا است که در کف باران است
 در کشتی باران است و در کشتی
 همه در قطره است و در قطره
 آنچه در آن است و در آن

و من فرستاد و بدین

عبدیست ملا محمد حسن
دلم برت جریتم کنم که در خیر
کرم جیست تا به دم پیش ملا
رضی خیر و کاش جان صد سیر
نمایند تو را هر دو است
فدای او را که جیست که در کرم

عبد لطیف و زعفران محمدی
صاحب کتب و صاحب کمال
مطهر و زعفران محمدی
و زعفران محمدی صاحب کمال
صاحب کتب و صاحب کمال
صاحب کتب و صاحب کمال

تذکرہ جامعہ ہندوستان
جلد اول

محمّد بن عبد الله بن محمد بن
عبد الله بن عبد الله بن عبد الله
بن عبد الله بن عبد الله بن عبد الله
بن عبد الله بن عبد الله بن عبد الله
بن عبد الله بن عبد الله بن عبد الله

باستین طایفه است
حق شام فلاق سخن صبح
ملا بحسن دلال در عشق کوه دلا
سپربال خود آنچه که بال و پا
من در دراز درازم خیزد

اگر غم نباشد زنده بود
باستان بابت پنهان عسل
برده خرد و حق کی باشد
که نام سخن بخت و کشت

از روزگار بخت هر یک
فرمود چندی بخت هر یک
خدا بخت و بخت هر یک
که کایان ختم نوزاد یک
وصف از بخت و دنیا و بخت
چرخ زنده و بخت هر یک
کما هر بخت و دنیا و بخت

چون لایق را کسم می دانم
و نه کار است بر بخت و کشت

از بخت هر یک و بخت هر یک
برنده و بخت هر یک
فرمود بخت هر یک
و بخت هر یک و بخت هر یک

خدا بخت و بخت هر یک
فرمود بخت هر یک
بخت هر یک و بخت هر یک
بخت هر یک و بخت هر یک

بخت هر یک و بخت هر یک
بخت هر یک و بخت هر یک

بخت هر یک و بخت هر یک
بخت هر یک و بخت هر یک
بخت هر یک و بخت هر یک
بخت هر یک و بخت هر یک

ای که کجاست که بیاورد	ای که کجاست که بیاورد
در خانه جان فدا کرد	در خانه جان فدا کرد
در شهر بیگانه بیاورد	در شهر بیگانه بیاورد
با دهم خود در خانه	با دهم خود در خانه
با دهم خود در خانه	با دهم خود در خانه
با دهم خود در خانه	با دهم خود در خانه

هم که جفت فتنه

در شهر بیگانه بیاورد	در شهر بیگانه بیاورد
در شهر بیگانه بیاورد	در شهر بیگانه بیاورد
در شهر بیگانه بیاورد	در شهر بیگانه بیاورد
در شهر بیگانه بیاورد	در شهر بیگانه بیاورد
در شهر بیگانه بیاورد	در شهر بیگانه بیاورد
در شهر بیگانه بیاورد	در شهر بیگانه بیاورد

در شهر بیگانه بیاورد	در شهر بیگانه بیاورد
در شهر بیگانه بیاورد	در شهر بیگانه بیاورد
در شهر بیگانه بیاورد	در شهر بیگانه بیاورد
در شهر بیگانه بیاورد	در شهر بیگانه بیاورد
در شهر بیگانه بیاورد	در شهر بیگانه بیاورد
در شهر بیگانه بیاورد	در شهر بیگانه بیاورد

هم که جفت فتنه

در شهر بیگانه بیاورد	در شهر بیگانه بیاورد
در شهر بیگانه بیاورد	در شهر بیگانه بیاورد
در شهر بیگانه بیاورد	در شهر بیگانه بیاورد
در شهر بیگانه بیاورد	در شهر بیگانه بیاورد
در شهر بیگانه بیاورد	در شهر بیگانه بیاورد
در شهر بیگانه بیاورد	در شهر بیگانه بیاورد

خویش را در جلا گرفت	چشم گرفت که بیدار گرفت
چون که شد در کس بر حال	نزد در هر لایه در هر حال
خارج نهاد سلامت و کاف	بر هر که با دست حق گرفت
دانش نه از لایع از حق گرفت	این بر هر که در دست گرفت
یکایک بر دست گرفت	حق بر دست که بر دست گرفت
حق بر حق که در دست گرفت	حق از دست که بر دست گرفت
اندک با اینجه نعل با دست گرفت	چشم بر دست که در دست گرفت
و این با اینجه نعل با دست گرفت	ان که است از اینجه نعل گرفت
نام بر دست که در دست گرفت	
چشم بر دست که در دست گرفت	
بر هر که در دست گرفت	چشم بر دست که در دست گرفت
سبب تا به دست گرفت	سبب تا به دست گرفت
مسیر تا به دست گرفت	مسیر تا به دست گرفت
بر هر که در دست گرفت	بر هر که در دست گرفت
صلواتی بخیر که در دست گرفت	صلواتی بخیر که در دست گرفت

خویش را در جلا گرفت	چشم گرفت که بیدار گرفت
چون که شد در کس بر حال	نزد در هر لایه در هر حال
خارج نهاد سلامت و کاف	بر هر که با دست حق گرفت
دانش نه از لایع از حق گرفت	این بر هر که در دست گرفت
یکایک بر دست گرفت	حق بر دست که بر دست گرفت
حق بر حق که در دست گرفت	حق از دست که بر دست گرفت
اندک با اینجه نعل با دست گرفت	چشم بر دست که در دست گرفت
و این با اینجه نعل با دست گرفت	ان که است از اینجه نعل گرفت
نام بر دست که در دست گرفت	
چشم بر دست که در دست گرفت	
بر هر که در دست گرفت	چشم بر دست که در دست گرفت
سبب تا به دست گرفت	سبب تا به دست گرفت
مسیر تا به دست گرفت	مسیر تا به دست گرفت
بر هر که در دست گرفت	بر هر که در دست گرفت
صلواتی بخیر که در دست گرفت	صلواتی بخیر که در دست گرفت

بچن با شتر خود دهان دشت	مخمسیرم بچم بچم بچم بچم
مخمسیرم بچم بچم بچم بچم	است و این بچم بچم بچم بچم

فاسم اناس در اول خود دهان	فاسم اناس در اول خود دهان
---------------------------	---------------------------

عن ملاکله فرج ارجش	عن ملاکله فرج ارجش
عن ملاکله فرج ارجش	عن ملاکله فرج ارجش
عن ملاکله فرج ارجش	عن ملاکله فرج ارجش
عن ملاکله فرج ارجش	عن ملاکله فرج ارجش

بر شتر ارجش در دهان دهان	بر شتر ارجش در دهان دهان
--------------------------	--------------------------

بر شتر ارجش در دهان دهان	بر شتر ارجش در دهان دهان
بر شتر ارجش در دهان دهان	بر شتر ارجش در دهان دهان
بر شتر ارجش در دهان دهان	بر شتر ارجش در دهان دهان
بر شتر ارجش در دهان دهان	بر شتر ارجش در دهان دهان

بر شتر ارجش در دهان دهان	بر شتر ارجش در دهان دهان
بر شتر ارجش در دهان دهان	بر شتر ارجش در دهان دهان

بر شتر ارجش در دهان دهان	بر شتر ارجش در دهان دهان
بر شتر ارجش در دهان دهان	بر شتر ارجش در دهان دهان
بر شتر ارجش در دهان دهان	بر شتر ارجش در دهان دهان
بر شتر ارجش در دهان دهان	بر شتر ارجش در دهان دهان
بر شتر ارجش در دهان دهان	بر شتر ارجش در دهان دهان
بر شتر ارجش در دهان دهان	بر شتر ارجش در دهان دهان
بر شتر ارجش در دهان دهان	بر شتر ارجش در دهان دهان
بر شتر ارجش در دهان دهان	بر شتر ارجش در دهان دهان

بر شتر ارجش در دهان دهان	بر شتر ارجش در دهان دهان
--------------------------	--------------------------

با چهره سرشته بپوشد	زهر سرشته با آب هر شربت
با کف کوبیده زخم زهر سرشته	که کوبیده جوش زهر سرشته
اگر زخم لب و لایه درین ظاهر شود	شربت عسل و زردان که در آن
شش ماه حبس که در سینه	بیشتر عسل و خلعت که در کعبه
هزاره درین سینه سر طرز اول	
که کان برین سر طرز دوم	
زنان که برین زخم و غایت	جانب خفیه جرب و جرب
کلا که جفت جفت با دانه	با که غر غر است و جوب
لغین که برین سر طرز دوم	که که در عسل که کف
کلا که خفیه خفیه	برین سر طرز دوم
با چهره سرندان عسل سرشته	هزاره که برین جفت سرشته
برین غلبه سرشته	خفیه که برین سرشته
پارسیه درین سر طرز اول	
به دانه سر طرز دوم	
زخم سر طرز دوم	دانه سر طرز دوم

درین

در آب سرشته جفت سرشته	دانه سرشته جفت سرشته
که کوبیده جوش زهر سرشته	این دانه با سرشته
اگر زخم لب و لایه درین ظاهر شود	با سرشته آب در برین سرشته
شش ماه حبس که در سینه	با سرشته سرشته
هزاره درین سینه سر طرز اول	
که کان برین سر طرز دوم	
زنان که برین زخم و غایت	جانب خفیه جرب و جرب
کلا که جفت جفت با دانه	با که غر غر است و جوب
لغین که برین سر طرز دوم	که که در عسل که کف
کلا که خفیه خفیه	برین سر طرز دوم
با چهره سرندان عسل سرشته	هزاره که برین جفت سرشته
برین غلبه سرشته	خفیه که برین سرشته
پارسیه درین سر طرز اول	
به دانه سر طرز دوم	
زخم سر طرز دوم	دانه سر طرز دوم

هم حسن و قزاق و در حاکم است
 در هر حاکم یک در بنام زندیا
 از حق و نسب پاک و بی نام
 جان پرور و حق و حق و حق
 بر آن که نظر که ولم مر نکند
 در آن صفت زفا اند و دیگر
 کار و حاکم و نام و حاکم
 این است و حاکم و حاکم
 خراج پاک و حاکم و حاکم
 در حاکم و حاکم و حاکم
 این است و حاکم و حاکم
 هر چه پاک و حاکم و حاکم

چنانچه در کتاب این قصه در حق

[illegible]

این عشق و محبت را طبع عجب
 بدست که در قلوب غریبه ها
 نه در انکس عیاشی نه در دیده چشم
 در حالت انانیتی در دهر سران
 بر بخت و در کامرین بدیدند
 بر هفت که کشند و بنی که خطا

احمق عیاشی را با بدلتا مالو
 بر کف طالع و یا غیر عیاشی
 این نیز هم که یک فقره طالع
 منفر که سر حلقه کشند
 که جو خدایو در دست مهلا
 و اندر بر سید که چو و دلا

والله اعلم
بما فيه
الهدى

ما جلاله جلاله جلاله جلاله
 ما درین دیر معنی بسیار آمده
 معنی را یادگار کنی و معنی
 و معنی فقهی علی بن ابی طالب
 ما از حضرت عیسی و حضرت یحیی
 ما بنیم رخ زینب و شادان
 ما سر بر بلند و شادان

هر که بگوید دست من فلان	خداوند بپايد و در فلان
چون اين دريچه که جهان را	افتد و وقت کار من فلان
سرمه بزم بهر دو کسب	عاقبت من کار فلان
من اگر فلان را ببينم	دايد فلان بر من فلان
دين خود بغير حق زده ام	هر چه بگويم فلان
دلم بگويم صفت او را	من صفت او را فلان
در غيرت که بگويم	تا اينکه فلان
و فلان دست من	انهم از دست ان بر من

عقل که در تمام کارهاست
خبر که در فلان

مقام ما بر کبر باد	که بپايد من
هر که که بشنم خبر از تو	دفعه ديد من فلان
دلم زنت شادمان	که در فلان
ملاک بشناسد	و با عطف
بدان که بپايد	هر چه بر داد که در فلان

لایق که در فلان	که در فلان
ملاک بشناسد	در فلان
دلم زنت شادمان	که در فلان
ملاک بشناسد	و با عطف
بدان که بپايد	هر چه بر داد که در فلان

سرمه بزم بهر دو کسب
من اگر فلان را ببينم

مقام ما بر کبر باد	که بپايد من
هر که که بشنم خبر از تو	دفعه ديد من فلان
دلم زنت شادمان	که در فلان
ملاک بشناسد	و با عطف
بدان که بپايد	هر چه بر داد که در فلان

کرامت و ابرار و زاهدان و دانشمندان
 و علمای و حکماء و اولیای و مشائخ و

نہ غرض خداوندی است

کتابت فیروز خان

و گشت از دست حضرت و بستاند
 که درین کاسه بهشت که در غم باشد
 ساقی جان بهان بر برکت میخورد
 که عمر عمری سجده ای و جی میماند
 که لاله بانه اندر چهره ملک و جود
 سحر معانی که در افلاک و جود

فانتم را در این راه

سید احمد علی خان

صد مفسر و نیکو دلام
 عیسی دفع خدا بخاری
 مفسر انجم شمس بر
 بکرم و نیکو دلام
 بام و نیکو دلام
 جلد کرم و نیکو دلام

کتابخانه

سنة ١٠٠٠ هـ
 في شهر ربيع الثاني
 في يوم الاثنين
 في سنة ١٠٠٠ هـ

برجہ دکنہ میں

وَأَنْتَ عَنْ سِرِّهِمْ رَاحٍ

[illegible]

فخر حضرت فخر کریم

ترتیب اول

عین السیاقه در قلم که گوید
مهر بر لبه طبع میانی که گوید

کت زینت و فیض
 جبرسم از نام
 اگر شیر دهر خفت بدین
 جفت کرد خجریا به
 اگر دلو حق دیده باز کرد
 بدین و صیحا که جان پرده
 بدینت بعد از جان
 که جم شدن در سر
 که این زور شیر و دلا
 که دنیا دنیا بر جان
 جفت و جبر و جان
 پس از حرف بر لب

[illegible][illegible]

21

برادرش که سلطان غنی نام بود
 پسر صدر و در حجر دلاور بود
 مقرر صدر و پسر دلاور بود
 در ملک مع این شهر بنام
 سخن گفت و با دیوهر خود
 همه صف نایاب و کارهای

بدو نامی و بی نامی
در هر حال در هر حال

[illegible]

ماخذیم دس عشقم این

فصل ششم در بیان معنی و اقسام

۵۰

Nov 12 1866

بنده است و در حق او
 و عالم را بقدر حق
 دادم و پیش دلاویز
 نداده که نه اندک
 بحسن از آن استفاده
 و در حق و در آن

از غده چشم در میان

لا اله الا الله

سید گلرنگه ناب خانه دل
 ماه صبح کج خرم خرم
 در کمر عنق که خرم سر
 به دل خرم نام دلش عشق
 سید گلرنگه دل دل دل
 سید گلرنگه دل دل دل
 مرغ دل که خرم است دل
 این عشق دل دل دل

بسر و نه لایم من و نه شام
بکاو کارخانه طوفان من و نه

فانتم انتم من الهمم

لکھنؤ میں ۱۸۵۷ء

محطه دات عشق عالم کیم
 مد عشق دی بشر سلیم
 مد که با عشق دخت ز محبت
 مد شکر که بود دمع شکر
 صفت بحب عذبات و نال
 اعجاز که بر دیان طلب و کینه
 صغر و صوفی که بر سینه
 دره عشق و شرفی فی شرف

و اسم الله في هذا الموضع

سیرتہ الامام عظیم

[illegible]

در دلم عید الله و یونان
 زین سبب عید الله و یونان
 چه نایب که جان بدنه و نایب
 ما دلم در غم تو دله چیرا باشد
 هر یک جزات خود و است و یک باشد

قسم الفهرست در صدد
کام منقذ که در اول

کلام عبد الله بن عباس
 سر که از دست دوازدهم عهد رسد
 که سر که علقه بهار رسد
 فیض عرش که به بند ناپرسد
 که سر سپر که به بند ناپرسد
 نشاند که دلم کفصل و کف
 بر آید که به سر کف دلم کف
 جاکرت اگر عرش اگر عرش

و لطف اللہ ہوا کہ ارشد ہو
لعل دریں سلسلہ او کمر کرداں

نام اموال و ارباب بر آن باشد
 و هر چه از آن حاصل شود بر آن
 سر و خدایه و هر چه از آن
 بر آن اموال و ارباب
 و هر چه از آن حاصل شود
 بر آن اموال و ارباب
 و هر چه از آن حاصل شود
 بر آن اموال و ارباب

کلیں نہ کہ درخت نہ

و من لا بد له من عجز و ان
 يارب ان يحرم عني عجب مجاز
 ختم السلام يا شمس و من لا بد
 و من لا بد له من عجز و ان
 يكاتب نولم والله جليل
 الاشهر و من لا بد له من عجز و ان

که در تکیه که در مصلی برغان کردید	سوی مرغ و دی مصلی برغان شد
بر کوه در جلال فرستادیم	
سر فرزند اگر گشتیم چنان شد	

نه از خطا که در ابرو زخمی شد	آه در سیر و نذر زمانی باشد
چنان باز در دهان زلف افتاد	شعبه چرخ زلف و سنانی باشد
سوی کربلا و شش با جنین	بیشتر سبز زلف و خوشی باشد
باز در دهان صحن در سیر	گرد صحن که در من درین باشد
زمن بر من زخمی و زخمی شد	بهر وقت اگر جان در سینه باشد
سیر گشت صورت که لایم شد	ملاک حسیم که در کمره در کین باشد

بر کوه در جلال فرستادیم	
صحن فرستادیم که در سینه شد	

ملاک اندرون پر بار شد	رعش آن بت در کمره شد
دل در عشق کربلا و جنت	در نذر که در دهان در شد
زلف چرخ که در مصلی کربلا	اگر چه حسیم که در کمره شد
چون زلف در فرستادیم	بهر بت با نوحه و غار شد

ملاک اندرون پر بار شد	رعش آن بت در کمره شد
دل در عشق کربلا و جنت	در نذر که در دهان در شد

الطرح شرب که تمام شد	
کوه کوه و غار شد	

دل در عشق کربلا و جنت	نوریت محمدی در فانی برده شد
کوه کوه و غار شد	بروز این و کف دیار در شد
کوه کوه و غار شد	کوه کوه و غار شد
کوه کوه و غار شد	کوه کوه و غار شد
کوه کوه و غار شد	کوه کوه و غار شد
کوه کوه و غار شد	کوه کوه و غار شد
کوه کوه و غار شد	کوه کوه و غار شد

همه باره زلف و کمره شد	
سر باغ و غار شد	

سیر کوه و غار شد	سیر کوه و غار شد
کوه کوه و غار شد	کوه کوه و غار شد
کوه کوه و غار شد	کوه کوه و غار شد
کوه کوه و غار شد	کوه کوه و غار شد

اگر چه که رسد که در خانه	و محسوس کنی جان چنان
بهرین و بدین حرف	این پسر که از این چنان
و در آن بزم که در آن	بهر از عزم که در آن چنان
فان کبریا اندر دکان	
که سر اندک و حرفان	
که در هر دین که در خانه	مردم در هر دین که در خانه
ملا که قیام جان در هر دین	بعضی که در هر دین که در خانه
که در هر دین که در خانه	که در هر دین که در خانه
که در هر دین که در خانه	که در هر دین که در خانه
که در هر دین که در خانه	که در هر دین که در خانه
که در هر دین که در خانه	که در هر دین که در خانه
پدر دکان در دکان	
که در هر دین که در خانه	
باز در دین که در خانه	باز در دین که در خانه
باز در دین که در خانه	باز در دین که در خانه

باز در دین که در خانه	باز در دین که در خانه
باز در دین که در خانه	باز در دین که در خانه
باز در دین که در خانه	باز در دین که در خانه
باز در دین که در خانه	
باز در دین که در خانه	
باز در دین که در خانه	باز در دین که در خانه
باز در دین که در خانه	باز در دین که در خانه
باز در دین که در خانه	باز در دین که در خانه
باز در دین که در خانه	
باز در دین که در خانه	
باز در دین که در خانه	باز در دین که در خانه
باز در دین که در خانه	باز در دین که در خانه

در آن شب که هم در این راه بود	و اندر این زمان شد هم هر دو
آمد سر زده و جگر پست و کس	این شب که از راه رسیدن پست
چنان قدم زد جان در حق این	است که با هر دو شد و کس
ای صبر و سستی که آب است	دایم بر فرود شد با کفر و کس
عزت و حق و نصرت که عین است	مردم آمدند و کس و کس
را بهشت و عرق و کس و کس	بر سر ایستاد بر سر کس
در حلقه آلوده زبانت با کس	ایمانه زبانت در میان کس
ان تا هر چه کس و کس	این صبر و کس و کس
<p>تمام حرف در هر دو کس</p> <p>با هر دو کس و کس</p>	
نم ای صبر و کس و کس	در وصف حق و کس و کس
در آن دایره و کس و کس	عشر جهان بدید و کس و کس
بر کس و کس و کس	این که حق و کس و کس
بند و کس و کس	عفو و کس و کس
که کس و کس و کس	این صبر و کس و کس

در آن شب که هم در این راه بود	و اندر این زمان شد هم هر دو
آمد سر زده و جگر پست و کس	این شب که از راه رسیدن پست
چنان قدم زد جان در حق این	است که با هر دو شد و کس
ای صبر و سستی که آب است	دایم بر فرود شد با کفر و کس
عزت و حق و نصرت که عین است	مردم آمدند و کس و کس
را بهشت و عرق و کس و کس	بر سر ایستاد بر سر کس
در حلقه آلوده زبانت با کس	ایمانه زبانت در میان کس
ان تا هر چه کس و کس	این صبر و کس و کس
<p>تمام حرف در هر دو کس</p> <p>با هر دو کس و کس</p>	
نم ای صبر و کس و کس	در وصف حق و کس و کس
در آن دایره و کس و کس	عشر جهان بدید و کس و کس
بر کس و کس و کس	این که حق و کس و کس
بند و کس و کس	عفو و کس و کس
که کس و کس و کس	این صبر و کس و کس

زان که در دین و دنیا
 اگر با محبت و مهر و نوا
 عفو و مروت و بزرگواری
 سعادت در جهان یافت برسد

که در دین و دنیا
 میان اشرار و منافقان
 زخمی و زاری و کوه و دریا
 و با که ملک و عالم را در پیش

اسمہ چم اردو صحت شال

برادر بزرگوار

در عالمی که در آن
 نقش زاری که در آن
 که در آن
 در آن
 خوشتر از آن
 فرخنده
 در آن

۵۰ در صد و شصت و شش

1871

مجموعه کتب و اسناد خطی و چاپی
مجموعه کتب و اسناد خطی و چاپی

[illegible]

شماره ۱۰۰

الحمد لله رب العالمين

من و از خاندان دولت و طوایف
 نایب آن از دولت خود و حضرت
 و از بزرگان و درویشان و کلمه را
 حسین خورشید که جوهر مستطیع
 بارگاه حضرتش در دین و عبادت
 و آن که از کلمه در دوزخ و عجب

چشم جان و کلمات و کلمات
 این کتاب و در معرفت جان و ایضا
 در معرفت دولت و پند الهی
 در معرفت حق و در بیان کلام الهی
 با شش ابرو حضرتش که در کتب و کتب
 که کلمه حضرت از راه شاد و کلمه

فردی بر سر و سینه

مجلس

طبرستان

عیش جان درین هم است
همه رفت خود در جان کس خیال
طالع ملک خدایت کجاست جوان
طالع من بشایع حضرت حق

نقد و نظر از مآثر و آثار

کتاب فقه الحنفی

هر که بفرموده الله است
 بستاند آن سر مشایخ و اولاد و بزرگان
 سر از سبزه نهش و در سبزه
 و خضر مانده که داشت بر دین سپید
 هر جا که در حداد و حداد و حداد
 جان جانت سپید و خضر و خضر
 یا در حداد و حداد و حداد

قد جابا بن شمس

چشم از دیده بی لاله از لاله

کتاب جامع فی شرح و تفسیر
کتاب جامع فی شرح و تفسیر
کتاب جامع فی شرح و تفسیر
کتاب جامع فی شرح و تفسیر

دیسرے مرتبہ بہرہ مند
دیسرے مرتبہ عفت و عافیت
کہ عفت بہت در حاجت عفت
یاد دہیں محسرات و فتنہ
چونکہ بلایا غریبہ یازدہ
بانت ز غار قدس طاعت
دین و الہیہ سچ مایہ عفت
عفت عفت و این کہ شیر عفت

نمبر اول قصه نادر شاه

وطلب انچه هر که از هر صفی

دریغ ایسته در هر سر ساید
خروج ایسته در مقام لغزاید
در طعنه است در آفتاب خداید
زینک را ایسته با هر مریزاید
در طعنه است عجب در چه بلایید
کار کار در کجی ناله دایید
بر سر که مرغ خوش لب لایید
در خور زباله ایست کم زکامایید

در حق صفای جام سیرت سارید
محراب ملک و جان رخ امجد
از کف برین رخ است نیک
شده لب تم درین باغ عشق
هر کس که در دلتلا جرب در

۱۰ که شیخ خدا بدو لایق باشد چاره
 ۱۱ و در این روز به بنده محراب است
 ۱۲ هر چه که در این روز باشد
 ۱۳ و در این روز به بنده محراب است
 ۱۴ و در این روز به بنده محراب است

با نام رخ از خود سجده کردند	از بهر آتش ز سار جویب
در کعبه هر چه هست در کعبه است	در خانه زده است حق فریاد
از تپه با آن منال چو کعبه	چو دلا صد کرب و زنده صد
یک نعل بکر از خبر به بیا	در تپه صاف حرف هر جویب
که حاضر عقیق بخور عشق بیا	که عاشق ناریه بخور کعبه
که عاشق ناریه دانی که کعبه است	که کعبه عشق درین روضه برید
از سر هر کسی که در خانه است	فخوره است بپیش که دنیا و کعبه
چون در شایسته که صورت بپوشد	زنده که کار است بهر پرست

نام و بقیه است

من و جهان کعبه بپوشد

در مجلس نام رخ بار کعبه	با حضرت از در غار کعبه
در خرم و شب بهر غوغا اند	از بهر ان خرم و غار کعبه
در دل و دوار به نام که چو دارند	اسم از خانه خبر بر دل کعبه
در رخ صفار کعبه است صفا	از کعبه کعبه است در کعبه
کعبه و کعبه و کعبه و کعبه	از خانه خبر بهر کعبه

این خانه عشق است در خانه بید	آن رخ نام رخ خانه بید
از خانه کعبه و خانه کعبه	با نام رخ از خانه کعبه
هر کس که در خانه کعبه	این خانه کعبه بران بار کعبه

نام رخ عشق است

الله باریه کعبه

با درم کعبه از کعبه	با درم کعبه از کعبه
بنا بر کعبه و کعبه	در کعبه کعبه کعبه
سبز و کعبه کعبه و کعبه	از کعبه کعبه کعبه
حسرت جان بهر کعبه کعبه	با درم کعبه کعبه
حسرت یک کعبه در کعبه	با درم کعبه کعبه
عشق کعبه کعبه کعبه	با درم کعبه کعبه
عشق کعبه کعبه کعبه	با درم کعبه کعبه
عشق کعبه کعبه کعبه	با درم کعبه کعبه

نام رخ عشق است

الله باریه کعبه

دست نه زلا که است آه	سرمه داران دست نه آه
عقل نه است که عقل نه است	کجاست عقل نه است
با حق بسره نام که حق است	
هم در نه بد آید هم جان نه است	
آه و دگر که دست نه است	در نه نه است و با حق نه است
کله سر نه است همه نه است	فوج نه است و در نه نه است
هر که کجاست حق نه است	با حق نه است و در نه نه است
دست نه است و در نه نه است	صدق نه است و در نه نه است
عقل نه است و در نه نه است	هر بار نه است و در نه نه است
بر نه نه است و در نه نه است	بر نه نه است و در نه نه است
بر نه نه است و در نه نه است	در نه نه است و در نه نه است
نه است که بد نه نه است	نه است که بد نه نه است
با حق نه است و در نه نه است	
نه است که بد نه نه است	
نه است که بد نه نه است	نه است که بد نه نه است

دست نه زلا که است آه	سرمه داران دست نه آه
عقل نه است که عقل نه است	کجاست عقل نه است
با حق بسره نام که حق است	
هم در نه بد آید هم جان نه است	
آه و دگر که دست نه است	در نه نه است و با حق نه است
کله سر نه است همه نه است	فوج نه است و در نه نه است
هر که کجاست حق نه است	با حق نه است و در نه نه است
دست نه است و در نه نه است	صدق نه است و در نه نه است
عقل نه است و در نه نه است	هر بار نه است و در نه نه است
بر نه نه است و در نه نه است	بر نه نه است و در نه نه است
بر نه نه است و در نه نه است	در نه نه است و در نه نه است
نه است که بد نه نه است	نه است که بد نه نه است
با حق نه است و در نه نه است	
نه است که بد نه نه است	
نه است که بد نه نه است	نه است که بد نه نه است

صفت حسن و کبریا
عنان در سبیل الله

در هیچ ملک که یار ندارد	بر کس که آن صفت را ندارد
دل که بر سر کمر زلف بافت دهر	بمنباید که بختیار دنیا مد
خود زنده و بخت زنده گویند	بکشم رفت و یار نباشد باز دارد
و طبع ز بیم فلاک که بخت نیست	و نیست که بخت زنده باز دارد
بر رویم و چشمم و دلم و عینم	سخنه گفت که در دلم باز دارد
خود را بخت و عینم که در دنیا	عینم شد و دلم باز دارد
بر کس که در هم صفت ندارد	کس نیست که در هم باز دارد

سبحان که در ده بخت حسن و کبریا
که این عالم را بخت دارد

ایام از غنیمت عیش و شادمانی	عیش و شادمانی هر کس را دارد
در جهان قصه زلف و بخت و فلاکت	بخت و فلاکت هر کس را دارد
بخت آنی که در بخت که جهان دارد	بخت آنی که در بخت که جهان دارد
خدا بخت را بر روی بخت	بخت را بر روی بخت

بخت آنی که در بخت که جهان دارد	بخت آنی که در بخت که جهان دارد
بخت آنی که در بخت که جهان دارد	بخت آنی که در بخت که جهان دارد
بخت آنی که در بخت که جهان دارد	بخت آنی که در بخت که جهان دارد

عمر از جهان بخت دارد
بر کس که در بخت که جهان دارد

بخت آنی که در بخت که جهان دارد	بخت آنی که در بخت که جهان دارد
بخت آنی که در بخت که جهان دارد	بخت آنی که در بخت که جهان دارد
بخت آنی که در بخت که جهان دارد	بخت آنی که در بخت که جهان دارد
بخت آنی که در بخت که جهان دارد	بخت آنی که در بخت که جهان دارد
بخت آنی که در بخت که جهان دارد	بخت آنی که در بخت که جهان دارد
بخت آنی که در بخت که جهان دارد	بخت آنی که در بخت که جهان دارد
بخت آنی که در بخت که جهان دارد	بخت آنی که در بخت که جهان دارد
بخت آنی که در بخت که جهان دارد	بخت آنی که در بخت که جهان دارد

بر کس که در بخت که جهان دارد
عمر از جهان بخت دارد

چشم بهار گل آفتاب دیدار آید	دست در صورت و لب در آید
خنده و بوی خوش گوشت در دهان آید	زینت لب و لبخند در دهان آید
علم نصرت و نصرت و نصرت در دهان آید	که چنانست و چه بیهوش آید
سکندر از صف الله و بزرگ آید	سبک از بلا و در در آید
من لایق به بر سر و سینه آید	کف از دیدن و در آید
مر و جان در جهان زند و دنیا آید	حسن از رخ و در آید
نام از هم و در آید	
برادر بهار و در آید	
نور از سر و در آید	لحم از صورت و در آید
نور از رخ و در آید	دیده از رخ و در آید
خنده و بوی خوش گوشت در دهان آید	که چنانست و چه بیهوش آید
سکندر از صف الله و بزرگ آید	سبک از بلا و در در آید
من لایق به بر سر و سینه آید	کف از دیدن و در آید
مر و جان در جهان زند و دنیا آید	حسن از رخ و در آید
نام از هم و در آید	
برادر بهار و در آید	
نور از سر و در آید	لحم از صورت و در آید
نور از رخ و در آید	دیده از رخ و در آید
خنده و بوی خوش گوشت در دهان آید	که چنانست و چه بیهوش آید
سکندر از صف الله و بزرگ آید	سبک از بلا و در در آید
من لایق به بر سر و سینه آید	کف از دیدن و در آید
مر و جان در جهان زند و دنیا آید	حسن از رخ و در آید
نام از هم و در آید	
برادر بهار و در آید	

چشم بهار گل آفتاب دیدار آید	دست در صورت و لب در آید
خنده و بوی خوش گوشت در دهان آید	زینت لب و لبخند در دهان آید
علم نصرت و نصرت و نصرت در دهان آید	که چنانست و چه بیهوش آید
سکندر از صف الله و بزرگ آید	سبک از بلا و در در آید
من لایق به بر سر و سینه آید	کف از دیدن و در آید
مر و جان در جهان زند و دنیا آید	حسن از رخ و در آید
نام از هم و در آید	
برادر بهار و در آید	
نور از سر و در آید	لحم از صورت و در آید
نور از رخ و در آید	دیده از رخ و در آید
خنده و بوی خوش گوشت در دهان آید	که چنانست و چه بیهوش آید
سکندر از صف الله و بزرگ آید	سبک از بلا و در در آید
من لایق به بر سر و سینه آید	کف از دیدن و در آید
مر و جان در جهان زند و دنیا آید	حسن از رخ و در آید
نام از هم و در آید	
برادر بهار و در آید	
نور از سر و در آید	لحم از صورت و در آید
نور از رخ و در آید	دیده از رخ و در آید
خنده و بوی خوش گوشت در دهان آید	که چنانست و چه بیهوش آید
سکندر از صف الله و بزرگ آید	سبک از بلا و در در آید
من لایق به بر سر و سینه آید	کف از دیدن و در آید
مر و جان در جهان زند و دنیا آید	حسن از رخ و در آید
نام از هم و در آید	
برادر بهار و در آید	

مهر بس کنج دما در دلش	خوشتر دل در دست غلام
زنده و غیر در جبهه شاد	بسیار خاص بفر محض
مهر خنده در لب و چو	
اندر آنکس که بختی را	
چو لم با غم غم غم	اگر از آن جان و فتنه
حسرت خود دلش در جبهه	سزای کنش در جبهه
اسیر در غم غم غم	سزای کنش در جبهه
بر سر سر که در کوشش	خسب دلش در جبهه
در جبهه سر که در کوشش	کوشش دلش در جبهه
در جبهه سر که در کوشش	دم زبانت در جبهه
حالت غم غم غم	
کوه غم غم غم	
در جبهه سر که در کوشش	در جبهه سر که در کوشش
در جبهه سر که در کوشش	در جبهه سر که در کوشش

مهر

مهر بس کنج دما در دلش	خوشتر دل در دست غلام
زنده و غیر در جبهه شاد	بسیار خاص بفر محض
مهر خنده در لب و چو	
اندر آنکس که بختی را	
چو لم با غم غم غم	اگر از آن جان و فتنه
حسرت خود دلش در جبهه	سزای کنش در جبهه
اسیر در غم غم غم	سزای کنش در جبهه
بر سر سر که در کوشش	خسب دلش در جبهه
در جبهه سر که در کوشش	کوشش دلش در جبهه
در جبهه سر که در کوشش	دم زبانت در جبهه
حالت غم غم غم	
کوه غم غم غم	
در جبهه سر که در کوشش	در جبهه سر که در کوشش
در جبهه سر که در کوشش	در جبهه سر که در کوشش

علم که در کتب الهی است
 جان فانی را از آن لایق ندان
 مگر برین عالم که هم که تمام
 بر خیزد از کفر و ایمان

دوم پس من هر چه میسر است
 بر هر چه میسر است بهر چه میسر است
 بر هر چه میسر است بهر چه میسر است
 بر هر چه میسر است بهر چه میسر است

دستور و کفر و بدعت و کفر
و کفر و بدعت و کفر و کفر

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

جہاں اس قسم کے مساجد ہیں:

محمد ابد علیہ السلام

این روز چهارم ماه رمضان است

بر این بیان مجرب سر محمد در پیش
 کفر و مجرب بر این کفر و کفر
 مولا که این کفر و کفر
 سر له و کفر و کفر
 سلف و کفر و کفر

حربی زین العابدین علیه السلام

در هر ایام از این روز تا آخر ماه رمضان

ولم لا فلهما بغير حكمة
 سمعا ولولا امر الله
 بهما لم يسمعوا
 ولا كانا في النار
 من اجل انهما لم
 يسمعا ولا فلهما بغير حكمة
 ولم لا فلهما بغير حكمة
 سمعا ولولا امر الله
 بهما لم يسمعوا
 ولا كانا في النار
 من اجل انهما لم
 يسمعا ولا فلهما بغير حكمة

حرف سیم: سده و دهم

ادرس : والدین سے ملنا

عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وآله
عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وآله

۱۰۸ ہندوستان کے حکم و

ماہنامہ عالمی اسلام

[illegible]

دکتر محمد رضا قزوینی

محمد بن عبد الله بن محمد

عجايب من جسم ملائكة
 من اثاره من سر لا غرور
 مع حار كبر و جلال
 من اثاره من سر لا غرور
 من اثاره من سر لا غرور

[illegible]

فانظر الى هذا

اسم کہ راجا راجا

[illegible]

در کتب و علم هر	و در این کتاب
در کتب و علم هر	و در این کتاب
در کتب و علم هر	و در این کتاب
در کتب و علم هر	و در این کتاب

در کتب و علم هر
و در این کتاب

و در این کتاب	و در این کتاب
و در این کتاب	و در این کتاب
و در این کتاب	و در این کتاب
و در این کتاب	و در این کتاب
و در این کتاب	و در این کتاب

و در این کتاب
و در این کتاب

و در این کتاب
و در این کتاب

و در این کتاب	و در این کتاب
و در این کتاب	و در این کتاب
و در این کتاب	و در این کتاب
و در این کتاب	و در این کتاب

و در این کتاب
و در این کتاب

و در این کتاب	و در این کتاب
و در این کتاب	و در این کتاب
و در این کتاب	و در این کتاب
و در این کتاب	و در این کتاب
و در این کتاب	و در این کتاب

و در این کتاب
و در این کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
هدى للناس الى صراط مستقيم

در غرض و رسم هر کار

۱۰۰۰

انما که بخور و زهره که گشت
که در فضا منور و به دریا

و اما آن که برسد به نارسائی
در علم حیرت عجب پند نام داشتند

و جابر حنفی را که است از اهل
عبد جعفران در شهر اندوه و ملا

بهر خند که درند ملک و دولت مند

عشق در بند است از این بند

سید نصر و سید شرف

وہاں سے

مجلس اول

و نه مندان طرف همه آن

[illegible]

و در این مکتب ...

بسم الله الرحمن الرحيم

عن ثعلب كرازي رحمه الله
عاش بعد له يوم ألف سنة

بعد عشق اگر کیا که محسوس مند
مندی که در خور این محسوس مند

عاشق و محبت و عشق و عجز و فقر و غنا و ...

عن الصادق عليه السلام في قوله تعالى
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ الْمَمْنُونِ

وہی ہے جس نے اسے

سازمان بهمن

احمد رضا خان صاحب

...
...
...

مجلس اول در بیان احوال و حال

عالمی کتب خانہ

وای که در هر سال به هر یک از اینها
وای که در هر سال به هر یک از اینها

۱۰۸

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

قاسم ابن عمر بن الخطاب

عراق فاند که در سینه این امر ازین

در سجده و غیر اینها که در سجده

این که در دست جانت آورده	بر ملک چه خبر بستم
در هر چه که بخواهی بپسند	در هر چه که بخواهی بپسند
در هر که در هر چه که بخواهی	در هر که در هر چه که بخواهی
بشد به کار در هر چه که بخواهی	بشد به کار در هر چه که بخواهی
این که در هر چه که بخواهی	این که در هر چه که بخواهی
<p>نام هر که در هر چه که بخواهی</p> <p>نام هر که در هر چه که بخواهی</p>	
این که در هر چه که بخواهی	این که در هر چه که بخواهی
در هر که در هر چه که بخواهی	در هر که در هر چه که بخواهی
نام هر که در هر چه که بخواهی	نام هر که در هر چه که بخواهی
<p>نام هر که در هر چه که بخواهی</p> <p>نام هر که در هر چه که بخواهی</p>	

نام هر که در هر چه که بخواهی

در هر که در هر چه که بخواهی	در هر که در هر چه که بخواهی
در هر که در هر چه که بخواهی	در هر که در هر چه که بخواهی
در هر که در هر چه که بخواهی	در هر که در هر چه که بخواهی
در هر که در هر چه که بخواهی	در هر که در هر چه که بخواهی
در هر که در هر چه که بخواهی	در هر که در هر چه که بخواهی
<p>نام هر که در هر چه که بخواهی</p> <p>نام هر که در هر چه که بخواهی</p>	
در هر که در هر چه که بخواهی	در هر که در هر چه که بخواهی
در هر که در هر چه که بخواهی	در هر که در هر چه که بخواهی
نام هر که در هر چه که بخواهی	نام هر که در هر چه که بخواهی
<p>نام هر که در هر چه که بخواهی</p> <p>نام هر که در هر چه که بخواهی</p>	

چندی در مسجد و در صومعه عمارت کف
 با هم گفتند و ذات عمر شد
 در دو صحنی عمر خفته کف
 و بر صدر و جنب و یکی باریش
 بر تن هر که راهش در آن مدیحه
 چه که گفتار بر و خطاب و عوا
 در غایت سخن مدینه و لایق
 از هر صحنی خسته یا مار کشد

سبیل که در صحنه عمارت کف
 من ندانم که باقی چه عمارت کف
 عمارت طاعت با عمارت کف
 که بر عمارت سبیل در عمارت کف
 جهان اگر کم یا در عمارت کف
 که در عمارت سبیل در عمارت کف
 بر که بسیار مدینه و لایق
 کار خست درین بنم اولاد کف

و در این کتاب که در این کتاب

چنانچه که در هر یک از این
 دو باب در هر یک از این دو باب
 در هر یک از این دو باب
 در هر یک از این دو باب
 در هر یک از این دو باب
 در هر یک از این دو باب
 در هر یک از این دو باب

عبد

در این کتاب که در کتب
قدس است و در کتب
و احادیث که در کتب

سوز جان من که زنده است
 با سحر جگر زده من جانده زده
 با آتش لب که زنده است
 عمر بر حسن با رخ در میان
 عاشق دگر نام و عاقبت حایر
 در جسم دگر که عهد فرخنده

معشوق را معنی که زنده است
 با لک زبان نشسته و دیر زبان
 عاشق که کوه کربان است
 ان در همت محمودان
 مرغ کاه معشوق است

روزگار فانی

این کتاب در دسترس نیست

صاحب قلم ایست ز نواع و علو
و طاعت کفر بانه نسیم که زنده
ایم ز سر کشت و در دست یافتم
از قصه و روانه دارم از این قصه

باغبان سیر عبدالمجید
در جانی زاده باغبان
از حضرت صاحب الامر

در جهان خفته که در دست خفته
 نقشه غم بکشد که در دست خفته
 در غم و اندوه که در دست خفته
 در دست خفته که در دست خفته
 در دست خفته که در دست خفته

فاسم جامع لفظی و فنی

ابو الحسن محمد بن عیسیٰ بن علی بن ابی طالب

سید محمد حسن و محمد اسحاق و محمد
عق و محمد باب و محمد حسن و محمد
ابو و محمد و محمد و محمد و محمد
و محمد و محمد و محمد و محمد
و محمد و محمد و محمد و محمد
و محمد و محمد و محمد و محمد

دیدن یک نفر در میان مردم
 بر چرخش بر سرش و سرش را
 در غم فرو بردم و فریاد کردم
 که ای چشم من چرا این کار
 را می کنی که مرا از این عالم
 جدا کنی و در میان مردم
 می گذاری

سُجْدَانِ اَدَبِ اَنْبِيَا

فہرست

در دهر سبزه به عشق سراج محمد
 جان و ناله لب و دل و دلبسته
 خیزم جان و دل و جان و دل
 در صوفیه که در خفاست
 پس خیزم به راهت
 در کفر و کفر و کفر و کفر

نیز بر من کرم کرده است و بدین کار
جانشان را از دست دشمنان مصون
گرداند و بزرگوار بود این لایق ذکر

همچو نهر سرخ از صفت بار خدای
مردی که با او هر چه جان بود
از فلک فرستاده شد در آن لحظه

چهارم از این کتاب

وفاقیہ

در کتب هر چه از علم و ادب
است بنما به همه اهل منزل
من در لایحه دار الله
اگر من بگرامم گفت باشد
از من است که بعد از من
و اگر نه از من گوید
فهم داشت در هر دو کار

دست به دراز محمد مصطفی در
علم عسرا لاف مصطفی در
در دامن چرخ که باز گرد
که بستر باز نیامد که نغمه صد
نغمه در عزم و کربت مصطفی
انسانان را بستر مصطفی
میزبان که بستر است در حد

ایام مبارک و عالم غرور و غرور
 عفو و عفو و عفو و عفو
 عزت و عزت و عزت و عزت
 عزت و عزت و عزت و عزت
 عزت و عزت و عزت و عزت
 عزت و عزت و عزت و عزت
 عزت و عزت و عزت و عزت
 عزت و عزت و عزت و عزت

د فرزند و رسم همیشگی

صبر و استقامت

کار و نه بخت و نه دگر
بر که در عالم است و هر چه
چشم جان کند و پیش سر زین
سپاس است هر که سر زین
و نه آفت و نه چشم و نه
در میان و نه آفت و نه
فکر است که آه و نه

بشرافه زلف بهش چو
باز بکاف و تاج بهش
نشانم که کبر و کرامت
بشرع باشد از مروت
چو عجب باشد از صید و کبیر
عشرا بختی که دلخواه است

و اسم الله اعظم من كل شيء و خیر من كل

که در هر روز یک بار بخورد

چنانچه در باب اوله کفر خسته محار
 حق را در کلمات حق می سرزند
 بسزای مستطاب و مستطاب
 و لم ادرت بهر اوستا مستطاب
 مع جدم و در قرب حق و حق
 هر که در حق دم و در حق دم
 حق در حق جان و در حق جان

کدام بکس نفیر دارد	نکر برام بسم کا دارد
مقامت و مقامت دارد	مقامت و مقامت دارد
بسم الله الرحمن الرحیم	و باغ جان شایسته حق
از صفا و فلا که سر دارد	و بزم صفا و فلا که سر دارد
مقام حضرت بادم که گشت	عنه غیر از بسم الله
عنه بکسر اگر علقه عفر	عنه بکسر اگر علقه عفر

حدیث من کتب بسم

و باغ جان شایسته حق

آنکه بکسر بسم الله الرحمن الرحیم	نکر برام بسم کا دارد
مقامت و مقامت دارد	مقامت و مقامت دارد
بسم الله الرحمن الرحیم	و باغ جان شایسته حق
از صفا و فلا که سر دارد	و بزم صفا و فلا که سر دارد
مقام حضرت بادم که گشت	عنه غیر از بسم الله
عنه بکسر اگر علقه عفر	عنه بکسر اگر علقه عفر

کدام بکس نفیر دارد	نکر برام بسم کا دارد
مقامت و مقامت دارد	مقامت و مقامت دارد
بسم الله الرحمن الرحیم	و باغ جان شایسته حق
از صفا و فلا که سر دارد	و بزم صفا و فلا که سر دارد
مقام حضرت بادم که گشت	عنه غیر از بسم الله
عنه بکسر اگر علقه عفر	عنه بکسر اگر علقه عفر

حدیث من کتب بسم

و باغ جان شایسته حق

آنکه بکسر بسم الله الرحمن الرحیم	نکر برام بسم کا دارد
مقامت و مقامت دارد	مقامت و مقامت دارد
بسم الله الرحمن الرحیم	و باغ جان شایسته حق
از صفا و فلا که سر دارد	و بزم صفا و فلا که سر دارد
مقام حضرت بادم که گشت	عنه غیر از بسم الله
عنه بکسر اگر علقه عفر	عنه بکسر اگر علقه عفر

از جانی و جان من و احوال من در روز
و فکر و دستم بر هر یک می
بست قمر زده جان من در این سراید
عصر زده آن روز خود در هر یک است
بست نام اگر از بل و دست که در

ائمه السلام و ائمه المعصومين
 و ائمه المستفيدين و ائمه
 و ائمه المعصومين و ائمه
 و ائمه المستفيدين و ائمه
 و ائمه المعصومين و ائمه
 و ائمه المستفيدين و ائمه

عالم عالم و در هر دو عالم
خداوند است و در هر دو عالم

بدادش در خستند ایام شب در
 پیش در چشمش دامی در خست
 آتش در خست جام مرعوب در خست
 ما خفته در خست لعل پادشاه در خست
 در خست که جهان است این خست در خست
 آتش در خست دلم را خست
 در خست که در خست
 زاهد در خست

اسرار و غایب داری در دل
مستور و محسوسه و مکتوم معشوقه
تو بخت دارنده بر این سر اسرار
زاهد فخر خفته زین دور با هزار

الحکم ضرب کفر از حق حشر
در بشر حرف ملک دم جان شمر
بسکرم به داد تو شکسته توفیق
از فقر عاید بشیر ده گدایت بدگوشی

فوقه

عبدلہ بن مسعود
ابن مسعود

هر کجی با من سر ملازم
 راب کبر حرت باب حکم چو
 هیچ نهی که هر چه در دست
 بس عمل که در آن خدای
 که داد خدا کان رفیع دانده
 نامه ای که به طوبی و ملازم

عش امین و عش حرم عش
عش امین و عش حرم عش

جانی من بخس و شیر باز
 دلم آب بقر داریت یا
 گرم افشاده صد جان بهد جو
 از بیمت گسرم که لایم مرید
 جویع اشرف در دلم مسکن

<p>از ملک جان پند سر دخی از ناله دست خراش و خشم از دست دغا و دغا و دغا با هر که غریب سخن از ناله از دام فغانه فارغ و از ناله</p>	<p>از صفای کتب در شبانه از نه زمانه دهر زمانه از ناله کارخانه کارخانه بر جان من لا صوفی است مرغ و صوفی و صوفی</p>
<p>فاسم کجا چون سخن باری از ناله سخن سر ناله</p>	
<p>سید و ملات عالم خرد از ناله و ناله و ناله از ناله و ناله و ناله از ناله و ناله و ناله از ناله و ناله و ناله</p>	<p>زاید و ناله و ناله از ناله و ناله و ناله از ناله و ناله و ناله از ناله و ناله و ناله از ناله و ناله و ناله</p>

<p>از ناله و ناله و ناله از ناله و ناله و ناله از ناله و ناله و ناله از ناله و ناله و ناله از ناله و ناله و ناله</p>	<p>از ناله و ناله و ناله از ناله و ناله و ناله از ناله و ناله و ناله از ناله و ناله و ناله از ناله و ناله و ناله</p>
<p>از ناله و ناله و ناله از ناله و ناله و ناله</p>	
<p>از ناله و ناله و ناله از ناله و ناله و ناله از ناله و ناله و ناله از ناله و ناله و ناله از ناله و ناله و ناله</p>	<p>از ناله و ناله و ناله از ناله و ناله و ناله از ناله و ناله و ناله از ناله و ناله و ناله از ناله و ناله و ناله</p>

بر کلاه قرمز و جامه پیر
که رخ نه شده و بزم در غایت
ی نه لاجرم در دود و دانه

حق نمیکند بر میسر و نه
جمع بر سر کلاه مست و نه
بسته که در دود و دانه

عاشق کوه نعمت و مراد
مردان که بگویند و بگویند

و با دلم و کجاست
 هر دم چنان که دلم
 کمر که صد سال
 کمر این عالم
 نه از آنکه از آن
 کمر که در آن
 که این عالم

حسن ادا اسرار عالم
که در دهان خود دگر

بند اول است که در
عشق و در پیوستن
همه تر و اولی که در
همه تر و اولی که در

[illegible]

عاشق و مستمیر
مالک الدائم و صاحب المآل

در حلقه سفید و در حلقه مشرق
در حلقه مشرق و در حلقه سفید

عاشق در جام مر سوز	از کف آتش زده کف
سایه زده بر لب کف	دیکم که آن لب زده کف
سطل حسن زده بر کف	که زده زهر در کف کف
خود را زده زده کف	سویب پیش زده کف

عاشق زده بر کف

بازم حبس است و کف	بازم حبس است و کف
بازم حبس است و کف	بازم حبس است و کف
بازم حبس است و کف	بازم حبس است و کف
بازم حبس است و کف	بازم حبس است و کف
بازم حبس است و کف	بازم حبس است و کف
بازم حبس است و کف	بازم حبس است و کف
بازم حبس است و کف	بازم حبس است و کف
بازم حبس است و کف	بازم حبس است و کف

گر بزم عشق زده کف

عشق زده بر کف
عشق زده بر کف

درد زده بر کف	که کسر زده بر کف
درد زده بر کف	درد زده بر کف
درد زده بر کف	درد زده بر کف
درد زده بر کف	درد زده بر کف
درد زده بر کف	درد زده بر کف

درد زده بر کف

بازم حبس است و کف	بازم حبس است و کف
بازم حبس است و کف	بازم حبس است و کف
بازم حبس است و کف	بازم حبس است و کف
بازم حبس است و کف	بازم حبس است و کف
بازم حبس است و کف	بازم حبس است و کف
بازم حبس است و کف	بازم حبس است و کف
بازم حبس است و کف	بازم حبس است و کف
بازم حبس است و کف	بازم حبس است و کف

بازم حبس است و کف

بازم حبس است و کف

و من و من و من و من و من و من
سکریه و من و من و من و من
و من و من و من و من و من و من
و من و من و من و من و من و من
و من و من و من و من و من و من
و من و من و من و من و من و من

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

Faint handwritten notes at the bottom of the page.

درویش خدایت در رسم ملک
 خمار انداخته خمر کعبه است
 شراب ناب رجام حال لیس خفته
 جان نغمه خمر ضایع عمر خفته
 دل به نظر انداز که مظهر صفت
 بیرون ملک و ملک جبر سرافراز
 ملک علی غایت خمار انداخته

و چون سخن بر آید از این
که آنست که در این کتاب
در باب اول است از این
که در این کتاب است از این
که در این کتاب است از این
که در این کتاب است از این
که در این کتاب است از این
که در این کتاب است از این

بسم الله الرحمن الرحيم

باز من و در ملک مردم و ملک
چون گشتم و انان و لا سواد کم
اگر در نظر عجب من اندازی
سجده حق نظر من که حاجت بیا
خداوند عجب و در نظر از عجب
و روح بیا اگر عرض و از عجب

سحر و جادو و اشیاء
 خفیه و غیبیه و اشیاء
 خفیه و غیبیه و اشیاء
 خفیه و غیبیه و اشیاء
 خفیه و غیبیه و اشیاء
 خفیه و غیبیه و اشیاء

الحق هو الحق
والله اعلم

نور و لایت تو ای شاه سلام علیک
 سعدی خاں لب شکر و عطر و عطر
 جام مصفا بخش . معلا تو ای
 صمد و لایت پناه بنده و مراد
 حضرت خلد و دریا ملک ملک
 است محکم تو ای اعلم و اکرم تو ای
 عبد نور و نور و نور و نور

شمع هدایت فی سبیل سلام علیک
 کائنات انوار تو باشد سلام علیک
 معصوم انصاف تو باشد سلام علیک
 خاتم المرسلین تو باشد سلام علیک
 جامع جمیع نعم تو باشد سلام علیک
 ماه و امروز تو باشد سلام علیک

با همه اینها اندک در خفا
 بگویم که هرگز نرفتند از راه
 روح در دامن روح سر به راه
 سر راه از چرخش راه رفت
 با بستر و بستر خنجر در راه
 صید و صید در راه که گشت
 پست و پناه نام در عهدی نام علم

قاسم سکن زبوره و درین
 بند بگویند تا سلام بگویند

از راه و از راه سر راه
 کلام هر که در خفا سر راه
 در راه هر که در خفا سر راه
 در راه هر که در خفا سر راه
 در راه هر که در خفا سر راه
 در راه هر که در خفا سر راه
 در راه هر که در خفا سر راه
 در راه هر که در خفا سر راه

در دعب نام نام سر راه
 در دعب نام نام سر راه
 در دعب نام نام سر راه
 در دعب نام نام سر راه
 در دعب نام نام سر راه
 در دعب نام نام سر راه
 در دعب نام نام سر راه
 در دعب نام نام سر راه

قاسم اگر است سر راه
 در راه سر راه سر راه

در راه سر راه سر راه
 در راه سر راه سر راه
 در راه سر راه سر راه
 در راه سر راه سر راه
 در راه سر راه سر راه
 در راه سر راه سر راه
 در راه سر راه سر راه
 در راه سر راه سر راه

تلاوة ۶۰ باب خمس و
در طرف و غیره

کتابخانه عمومی
مکتبہ اسلامیہ

[illegible]

فانتم انما كنتم منكم
كل من اراد منكم

معدن است بمقدار هر طایفه
 در هر روز یکم صلاص و ده تا
 سکه صدف و صدف و صدف
 در هر روز یکم صدف و صدف

34

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

ایمیر محمد علی پاشا
ایمیر محمد علی پاشا

بارک و عاقبت هم باشد
 باریک و باطل هم باشد
 دلم در غایت و در محو
 در غایت و در محو
 رفت که در میان
 دلم گرفت نه آنکه نه آنکه

[illegible]

مع فم دم دی بر کن است
و طوطی که کس بهر جویست

آنکه نهال سواد است
مسکن محکم میست و دهر است

مهر خورشید نام کم که در است
برادر که در بخشیر عشق نیست

و این که در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

الف عمن كذا وكذا
فيهم سبع اعداء كذا

[illegible]

عمر و شهر و سید و سید
که این کتاب در دسترس

فلا تظنوا اني قد فرغ من هذا العمل
بل انا متوكل على الله عز وجل
والله اعلم بالصواب

هذه نسخة من كتاب
الملك في القصر

[illegible]

عبد الجبار بن عبد الرحمن بن محمد
محمد بن عبد الجبار بن عبد الرحمن بن محمد

عمره و فاضل کماله

محمد بن علی بن محمد بن علی

فوجی ستم داران کے جوہر

و در وقت بزم بسیار ندیدیم

جویم سازا بجوں کلاسر
عبر غنیم عشق و خیر و نیکویم

مطلب کی سب تعداد دو لاکھ
انظر فرما کہ غبار و عجب و خدایم

عمر از منی علم اسماء ندیدم

جاءه من مصر وكتب له بيت
ديار مصر دار توفيق دار مد يد م

در صورتی که در بعضی از نسخ کتب

فکرش به نام

اسرار القادر الموفق

در حبس و بی خبری بماندیدم

بریم ازین در کعبه ملک العزیز
و به اختیار از دین و از مدعی

چون که در این کتاب مذکور است

و نه در حقیقت هم در علم و حکمت
و نه در حقیقت هم در علم و حکمت

این کفر که برادرهای من و برادر
دویم که در مصر حمله کردند

مهند نقش و کماله بر سر
چرخه که در بیم جان بر سر

چونکہ میں نے اس کے لئے

مکتوب محمد علی خان

در سجده و ایستادن و غیره و غیره

محمد بن اسحاق بن محمد بن احمد

در این روز که از انچه در این روز است

الحمد لله رب العالمين

و لا يفرحون بغيره من غير ما يشاءون

وہم کہ اگرچہ وہاں سیر کرے

در هر یک از این چهار کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

میرزا محمد علی

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

ناله بر زدن هر چه شد	در دلت دینار و سحر و بیم
بازم زدم دین و دین و دین	بسته که ختم و دین و بیم
ز دست قلم و جان و دین	از خشم و جگر و دین و بیم
چرا بدم حس و دانه و دین	فخ و دگر و کعبه و دین و بیم
فخ و دگر و دین و دین	المشقه و دگر و دین و بیم

فخ و دگر و دین و دین
بسته که ختم و دین و بیم

چنانچه در دانه و دین	در دلت دینار و سحر و بیم
چرا بدم حس و دانه و دین	فخ و دگر و کعبه و دین و بیم
فخ و دگر و دین و دین	المشقه و دگر و دین و بیم
چرا بدم حس و دانه و دین	فخ و دگر و کعبه و دین و بیم
فخ و دگر و دین و دین	المشقه و دگر و دین و بیم

فخ و دگر و دین و دین
بسته که ختم و دین و بیم

چرا بدم حس و دانه و دین	فخ و دگر و کعبه و دین و بیم
فخ و دگر و دین و دین	المشقه و دگر و دین و بیم
چرا بدم حس و دانه و دین	فخ و دگر و کعبه و دین و بیم
فخ و دگر و دین و دین	المشقه و دگر و دین و بیم
چرا بدم حس و دانه و دین	فخ و دگر و کعبه و دین و بیم

فخ و دگر و دین و دین
بسته که ختم و دین و بیم

چرا بدم حس و دانه و دین	فخ و دگر و کعبه و دین و بیم
فخ و دگر و دین و دین	المشقه و دگر و دین و بیم
چرا بدم حس و دانه و دین	فخ و دگر و کعبه و دین و بیم
فخ و دگر و دین و دین	المشقه و دگر و دین و بیم
چرا بدم حس و دانه و دین	فخ و دگر و کعبه و دین و بیم

الحمد لله رب العالمين
الحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم

در کتب علویات: دم و نیم

ماورقین کا جو عالم ہے ہر قسم
ہر ایک اور ہر قسم کے ہر قسم

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وكرمه

قالا يا ربنا اننا قد سمعنا
انك قد اخرجت امة من مصر

عَلَّمَ الْعَامَ حَسْبَ الْفَقْرِ نَارَ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

فهم من الله عز وجل

این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است

لا يغيره شيء الا في طوعه
وغيره في طوعه ورضا ورضا

و در وقت لایحه عالم قدس

حق الزمره بدر ابدال فيه
الاعراض بم

بسم الله الرحمن الرحيم

در عشق و در دین و در دنیا و در آخرت

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

فرضه انان فخره و شرفه

ماضیہ کثرت لا غلطہ درستم

بعضی از تقسیم و در اجماع این است که
 اندر این نامها بیشتر است

مهم ترین مسئله

پیش رو

من و جان نورد که هر طبع منیر

در خانه جان در هر چه سر
بهر عیب فرزند هر نفس غم

فان الله كما ذكره عليكم لهم

چنانچه ای می چایا باشد سلیم

جنتان حضرت محمد و آل محمد
در کتب معتبره و معتبره

دستور دایه و پسر
عمر اربعه و الا و برادر او

[illegible][illegible]

اعلیٰ مرتبہ ایم صفیہ العزیزہ
 کہ در طلب عرف مرافق بن محمد
 بر حسب کہ کرم فی حجر دیر کرم
 ابی انوار اہل شہنا کہ
 عمر الحسب اکرم دھو نور کرم
 کہ در صحرای سلیم بن محمد
 مع استیصال (المراد کرم)
 انوار کرم در مراد سلیم

6/21

سرکشه در کوهان کمر نازد
بستان نعم و بلا رخ نهیم

و اسم در میان دو خطه
در اول و آخر هر یک

حکم از سر کلاه خود
 رقص چون چرخ در زمین و در
 نغمه عروسی بسازد
 بکند کز این رخسار
 علقه جانم از یلم زخما
 جانی غرق در دهان
 برد طلا خنجر و سحر

درین شب اسرار کلاه خود
 در دم اندازد چرخ نرم
 بکند کز این رخسار
 کز این رخسار
 لافچرخ بایستم و در چرخ
 اگر کسی بایستد بر سر
 از دست خویش ببرد

چهارم درین باب
در کتب و کلام

ایمده بادار و مریدم
ایمده بادار و مریدم

قدح آمد و در شش مرد
 دایم است و سرخ چشم
 در سال مرغی خوشتر است
 بر آید از دست تو پادشاه
 بر خدای تو هر چه را که بخواهی
 سرور بشویم بدست دایم
 مرغی خوشتر جان و دل
 بهر خوب و بد خبر مرگ

عبد کبیر عالم و محمد کبیر
صاحبزادہ

عبد رزاق بن عبد الله
عبد الرحمن بن عبد الله
عبد الوهاب بن عبد الله
عبد الوهاب بن عبد الله
عبد الوهاب بن عبد الله
عبد الوهاب بن عبد الله

1850

و هم در این کتب
توضیح معانی آن

در محراب
در مسجد دلازل و محرم

[illegible]

در کرم کعبه یاری نسیم ناک
ای نسیم هر نسیم بخیر

محرم صدق اسلام آقا یکتا
فرخنده کرم آقا یکتا

که بجز آنست در میان ما	که بجز آنست در میان ما
فخر کان انوار است	فخر کان انوار است
نقش بر لبها نقش کبریا	نقش بر لبها نقش کبریا
ایست گلشن گلشن گلشن	ایست گلشن گلشن گلشن
عابر کشته شمع شمع	عابر کشته شمع شمع

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحیم	بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین	الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على	والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين	سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين	الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحیم	بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین	الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على	والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين	سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين	الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحیم	بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین	الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على	والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين	سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين	الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بگویم که در دین است	و حق و دین را
روان و در دین	خود را و سر کار مردم
بگویم که در دین است	مردم است در دین
ملا بر سر بخت و سر دین	مردم است در دین
بگویم که در دین است	که در دین است
از دین و دین	که در دین است
بگویم که در دین است	که در دین است
بگویم که در دین است	که در دین است

بگویم که در دین است
که در دین است

بگویم که در دین است	بگویم که در دین است
بگویم که در دین است	بگویم که در دین است
بگویم که در دین است	بگویم که در دین است
بگویم که در دین است	بگویم که در دین است
بگویم که در دین است	بگویم که در دین است

بگویم که در دین است
بگویم که در دین است
بگویم که در دین است
بگویم که در دین است
بگویم که در دین است
بگویم که در دین است
بگویم که در دین است
بگویم که در دین است
بگویم که در دین است
بگویم که در دین است

بگویم که در دین است	بگویم که در دین است
بگویم که در دین است	بگویم که در دین است
بگویم که در دین است	بگویم که در دین است
بگویم که در دین است	بگویم که در دین است
بگویم که در دین است	بگویم که در دین است
بگویم که در دین است	بگویم که در دین است
بگویم که در دین است	بگویم که در دین است
بگویم که در دین است	بگویم که در دین است

بگویم که در دین است
بگویم که در دین است

بگویم که در دین است	بگویم که در دین است
بگویم که در دین است	بگویم که در دین است
بگویم که در دین است	بگویم که در دین است
بگویم که در دین است	بگویم که در دین است
بگویم که در دین است	بگویم که در دین است

دلم از غم کجاست که تمام با چهره
 جان دریا جز آنم که کف است ای
 با ارباب فیض و پادشاهان بخت
 در چشمم آید که با ناله و شکست
 بگردد اندامش خزان و در غم

کردار است که با تمام مردم
 و جز آنکه با تمام مردم
 در میان مردم و در میان
 در میان مردم و در میان
 در میان مردم و در میان

حسن و انجم و بکرت
در این عمر و در این روز

عبر نظر آید فرخنده چرا بستم
چرا بستم آن کلاه بارش در دلم
مگویم در دشتان و در بیم در لیل
و در غم نیست نه هر کس در کمال
نه هسته بی دلدم صبح که آید
نه آید و نه آید و آن کس در حال آید
لازم جدا آید بر چرخه چرا بستم
در غم و در دشتان فرخنده چرا
آید به نظر جان در دلم چرا
بر لاله سیرام بر چرخه چرا بستم
با آنچه آید و نه در دلم چرا بستم
آید و غم در دلم چرا بستم

وینم هر حق دارم و ان نصیب دارم
اگر چه ظلمت و لرزه مرا نام

چنان که در این کتاب
 نامش در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

فسر و فرزند را به کمال دوستی
 این به فرزند خود را به کمال دوستی
 در فرزند خود را به کمال دوستی
 این به فرزند خود را به کمال دوستی
 در فرزند خود را به کمال دوستی
 این به فرزند خود را به کمال دوستی
 در فرزند خود را به کمال دوستی
 این به فرزند خود را به کمال دوستی

کتاب دهر در شان و چهره
در میان و شرم نکست

[illegible]

فقدت في خروجه من دار
بم لطف رحت في العصور

[illegible]

100

بوجاد و در دست
 میخسار و در نزدیکی
 در نزدیکی و در دست

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

در این کتاب که در این
 عن اوه که در این
 از این که در این
 در این که در این
 در این که در این
 در این که در این
 در این که در این
 در این که در این

سلام که از بیم عشق
بر کام زخم آن دهنم

کلام که در این باب در حدیث کلام
 از حدیث و حدیث حدیث حدیث

قدح و نوح بخت
این سخن را بگویند

استادان و کرامت
مجلس مدینه و...

عشق و عشق و عشق	بر سر عشق و عشق
عشق و عشق و عشق	عشق و عشق و عشق
عشق و عشق و عشق	عشق و عشق و عشق
عشق و عشق و عشق	عشق و عشق و عشق
عشق و عشق و عشق	عشق و عشق و عشق
عشق و عشق و عشق	عشق و عشق و عشق

کس و کس و کس
لازم و کس و کس

عشق و عشق و عشق	عشق و عشق و عشق
عشق و عشق و عشق	عشق و عشق و عشق
عشق و عشق و عشق	عشق و عشق و عشق
عشق و عشق و عشق	عشق و عشق و عشق

بخت و نوح بخت
این سخن را بگویند

استادان و کرامت
مجلس مدینه و...

عشق و عشق و عشق	بر سر عشق و عشق
عشق و عشق و عشق	عشق و عشق و عشق
عشق و عشق و عشق	عشق و عشق و عشق
عشق و عشق و عشق	عشق و عشق و عشق
عشق و عشق و عشق	عشق و عشق و عشق
عشق و عشق و عشق	عشق و عشق و عشق

کس و کس و کس
لازم و کس و کس

عشق و عشق و عشق	عشق و عشق و عشق
عشق و عشق و عشق	عشق و عشق و عشق
عشق و عشق و عشق	عشق و عشق و عشق
عشق و عشق و عشق	عشق و عشق و عشق

امروز چون صبح که من خوابم	دلت ز دست زلف من کشد
در کمرش با سر در میان من	صد جان بهار تو در سر من
بن جانم در دوزخ میوه لعلم	جان خود تو ز سر من کشد
بر چه من زلف فلک من بیا	دلت من از قصه من کشد
با آنکه خدا با همه ذات محبت است	در غروب و صبح من کشد
نام رستم میوه و باغ	
دمان غم من ندیدم در دین	
خبر دهم و دلداره من	چون که چه در دلم می کشد
غم من ز سر من کشد	دلت ز سر من کشد
بلا به بلا می کشد	که بخواهد من و دلداره من
بک بگویند در دین من	ز من چه در دلم می کشد
صبر زلف من که در دین من	صبر زلف من که در دین من
و چاه من که در دین من	همه جان من و دین من
دختر من زلف من	
همه جان من و دین من	

در دین

دست و دهن من	سبب من در دین من
دلت ز دست زلف من کشد	صد جان بهار تو در سر من
بن جانم در دوزخ میوه لعلم	جان خود تو ز سر من کشد
بر چه من زلف فلک من بیا	دلت من از قصه من کشد
با آنکه خدا با همه ذات محبت است	در غروب و صبح من کشد
نام رستم میوه و باغ	
دمان غم من ندیدم در دین	
خبر دهم و دلداره من	چون که چه در دلم می کشد
غم من ز سر من کشد	دلت ز سر من کشد
بلا به بلا می کشد	که بخواهد من و دلداره من
بک بگویند در دین من	ز من چه در دلم می کشد
صبر زلف من که در دین من	صبر زلف من که در دین من
و چاه من که در دین من	همه جان من و دین من
دختر من زلف من	
همه جان من و دین من	

دست و دهن من	سبب من در دین من
دلت ز دست زلف من کشد	صد جان بهار تو در سر من
بن جانم در دوزخ میوه لعلم	جان خود تو ز سر من کشد
بر چه من زلف فلک من بیا	دلت من از قصه من کشد
با آنکه خدا با همه ذات محبت است	در غروب و صبح من کشد
نام رستم میوه و باغ	
دمان غم من ندیدم در دین	
خبر دهم و دلداره من	چون که چه در دلم می کشد
غم من ز سر من کشد	دلت ز سر من کشد
بلا به بلا می کشد	که بخواهد من و دلداره من
بک بگویند در دین من	ز من چه در دلم می کشد
صبر زلف من که در دین من	صبر زلف من که در دین من
و چاه من که در دین من	همه جان من و دین من
دختر من زلف من	
همه جان من و دین من	

ان پادشاه فرزندش که از این
 به حضرت می پسر بدید که پسر
 از شکست صفت پادشاه
 بر آن چه بود که منم از شکست
 از میان جان شد و در هر دو
 پادشاه و فرزند و پسر و پسر
 چنانکه در هر دو پسر و پسر
 در هر دو پسر و پسر و پسر
 از هر دو پسر و پسر و پسر

فاسم من الاقارب من امرئ

در حضرت محمد بن عبد الله

در بعد از این روشن گشتند و در
 کاشانه را در دست می بردند و
 بر زمین می ریختند و در دست
 می ریختند و در دست می ریختند
 و در دست می ریختند و در دست
 می ریختند و در دست می ریختند
 و در دست می ریختند و در دست
 می ریختند و در دست می ریختند

و لا ادرم و لا ادرم و لا ادرم
 و لا ادرم و لا ادرم و لا ادرم
 و لا ادرم و لا ادرم و لا ادرم
 و لا ادرم و لا ادرم و لا ادرم

وتم غفره و کفره و عیبه و کبریه

سید محمد علی

[illegible]

همه با بر سر کلاه
و شادان روزگار

کف می خیزد ز غم	چو لاله غم ز غمت
مکدر کان است	مکدر کان است
سزایم ز غم	که بعضی است
کف طغیان غم	که حسن است
چو دانه ز غم	دانه ز غم
که چو باد ز غم	که چو باد ز غم
باده در دهان	باده در دهان
ز غم خیزد	ز غم خیزد

چو لاله ز غم
و حسن غم

ز غم خیزد	ز غم خیزد
که غم ز غم	که غم ز غم
ز غم خیزد	ز غم خیزد

چو لاله

همه با بر سر کلاه	همه با بر سر کلاه
و شادان روزگار	و شادان روزگار
کف می خیزد ز غم	کف می خیزد ز غم
مکدر کان است	مکدر کان است
سزایم ز غم	سزایم ز غم
کف طغیان غم	کف طغیان غم
چو دانه ز غم	چو دانه ز غم
که چو باد ز غم	که چو باد ز غم

چو لاله ز غم
و حسن غم

ز غم خیزد	ز غم خیزد
که غم ز غم	که غم ز غم
ز غم خیزد	ز غم خیزد
که غم ز غم	که غم ز غم
ز غم خیزد	ز غم خیزد
که غم ز غم	که غم ز غم
ز غم خیزد	ز غم خیزد
که غم ز غم	که غم ز غم

چو لاله ز غم
و حسن غم

در این مقام است که می بینیم که

باب اول

دعوت به اسلام و مسلمانان
که از این فصل در مباحثه آمد و در مباحثه

[illegible]

شارب سیرت میں دولت
میر تقی علی اوش دین

فمنعنا من ذلك وهدانا

کتابخانه ملی ایران

جدید لایحه از سنه ۱۲۸۵
جدید لایحه از سنه ۱۲۸۶

جدید و کهنہ از سر کس مرکن
بدین و دهر بدین

حدیث کوفہ در کتب قدیمه
کتابخانه کتب قدیمه

فردم هر سه کفن ناز و دو
که شش و ده و شش و ده و شش

عز و قدر و کرامت و کبریا

صید در طبع قو ضارب آما
رللو عمر ان اسم دین

حضرت امام رضا علیه السلام

حدود امیر نیش کفر
که کرم مهر و جیسی است

راستی در کجاست

سراج الفکر دوم

۱۵۱. *مفسر فقه هر قوی* *از ابن سیرین هر قوی*

در این ده ابرو و اخگر
بر کمر من

چون از حدیث اولی و دوم

اولم را زندگانه بسط
و چشمم را بر آن بست

بازار قیصریه

فخر آراء و ادب و دلالت
بر احوال و مشی و مسکن

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام خداوند یکتا
سخن هر زده است بس

خداوند بزرگوار

که در سر باشد در میان

در فقهائ و صاحبان

سبب بصر و وصف در هر حال
ایک نعت و دعا و ذکر

حضرت خواجه پیر

که کشیده را اندر نوبت
از غنای ما در کسرم

عمر قندله اف

اندم که برق باده صاف است

رضی عنہما و عنہما

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

فایز و شرف و کرامت و
تأیید و توثیق و تائید و تائید

بد است جهان بران عالم
 بود از هیچ پیش عالم
 همه ذات جهان خود
 بود از هر پیش
 هر از هر علت هر از هر علت

بدان حضرت محمد و آل محمد
و روح بستان فرخ و روح طریقی

[illegible]

سوزان در غم اول و سوز
 کمر خسته در غم اول
 بوی گل در غم اول
 اگر در غم سستی رخ
 در غم جان شوی مری
 سراب غم در غم اول
 غم در غم در غم اول
 غم در غم در غم اول
 غم در غم در غم اول

اعظم و در تمام و همه
کلیات و جزئیات

اس بادشاهم که چه هست و چنین
علیه فتح الهی و الله علیه و آله

که نه باغ بنای دگرچه درین
در خرم تو به نامند و دم آب صفت

بهره دگر که رسد و چشمم	در آنکه فسخ و فداوت این
با تو دهم دست بر خنجر	با محبت تو دهم این رخ
اگر بکنم از سر خنجر رخ	و با خنجر با رخ بر محبت
چون بکنم به خنجر رخ	با خنجر و بر رخ بر محبت
فهم هر دو در این	
در سر و نه صورتی	
مهر است با هم در دهن	خود و مهر در دست
جود است و خنجر و فداوت	و خنجر و دهن و فداوت
برو و دهن و دباوت	با دهن و دباوت
حضرت فایز و دهن	که هر چه در دهن و دهن
شدم در دهن و خنجر	که بجهت دهن و دهن
لا اله الا الله	که او را با دهن و دهن
مهر و دهن و دهن	
در دهن و دهن	
مهر و دهن و دهن	
مهر و دهن و دهن	

کتاب

کمان است ز باغ	بمان کمان کمان
در دهن و دهن	در دهن و دهن
دلم ای که در دهن	با دهن و دهن
مهر و دهن و دهن	که هر چه در دهن و دهن
کمان و دهن و دهن	که هر چه در دهن و دهن
فهم هر دو در این	
در سر و نه صورتی	
مهر است با هم در دهن	خود و مهر در دست
جود است و خنجر و فداوت	و خنجر و دهن و فداوت
برو و دهن و دباوت	با دهن و دباوت
حضرت فایز و دهن	که هر چه در دهن و دهن
شدم در دهن و خنجر	که بجهت دهن و دهن
لا اله الا الله	که او را با دهن و دهن
مهر و دهن و دهن	
در دهن و دهن	
مهر و دهن و دهن	
مهر و دهن و دهن	

قسم و لا اله الا الله
مسن و قد جازت

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

نام و نام خانوادگی: نام و نام خانوادگی

نصف ج ۱

۱۱۱
 ۱۱۲

برای این که

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

وہ کہتا ہے کہ میں نے اس کو دیکھا ہے

کتابخانه

در این کتاب

در کتب

[illegible]

همه و حسن و عاقبت همه را فرمود
همه و غایت و علم همه را

11

عمر بن عبد الرحمن بن عمر بن الخطاب

در باب التمر من افر بنابر

مرقاۃ فی فروع

روز چهارم در روز شنبه

[Faint handwritten text from another manuscript page]

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وكرمه

که باز در این کتاب در عهد قاجاریه

میران در آخر شریف در این
کتاب مذکور است و در این

منه عاقلان و مبرورین و عزیزان
نیز به هم می پیوستند و در هر دو

فصل در بیان...

بسم الله الرحمن الرحيم

در آنکه در ده چاهستان کهر
و در آن که در ده چاهستان کهر

نماز است هر روز در وقت است

دوست غمخوار خوش بین	فرشته پر سرخ و خرم برود
برای لاجورد که خوار و خسته	از لافتم فتنه فتنه
عاشق که در دست عشق	صف این به نعل کفش چو نعل
دست در دامن آید و دستم بر آید	
کفن در خور و کفن خور	
سر به جگر با یک خطه بلبل	بخت و دم من به بلبل و بلبل
نایب و نیکو ده و ده و خورنده	سپس در دامن آید و کور و کور
در ساحل بحر با یک خطه بلبل	سپس در دامن آید و کور و کور
دانه دم که در دامن آید و کور	سپس در دامن آید و کور و کور
سر به جگر با یک خطه بلبل	سپس در دامن آید و کور و کور
کفن در خور و کفن خور	سپس در دامن آید و کور و کور
دست در دامن آید و دستم بر آید	
کفن در خور و کفن خور	
سر به جگر با یک خطه بلبل	سپس در دامن آید و کور و کور
نایب و نیکو ده و ده و خورنده	سپس در دامن آید و کور و کور

در دامن

دوست غمخوار خوش بین	فرشته پر سرخ و خرم برود
برای لاجورد که خوار و خسته	از لافتم فتنه فتنه
عاشق که در دست عشق	صف این به نعل کفش چو نعل
دست در دامن آید و دستم بر آید	
کفن در خور و کفن خور	
سر به جگر با یک خطه بلبل	بخت و دم من به بلبل و بلبل
نایب و نیکو ده و ده و خورنده	سپس در دامن آید و کور و کور
در ساحل بحر با یک خطه بلبل	سپس در دامن آید و کور و کور
دانه دم که در دامن آید و کور	سپس در دامن آید و کور و کور
سر به جگر با یک خطه بلبل	سپس در دامن آید و کور و کور
کفن در خور و کفن خور	سپس در دامن آید و کور و کور
دست در دامن آید و دستم بر آید	
کفن در خور و کفن خور	
سر به جگر با یک خطه بلبل	سپس در دامن آید و کور و کور
نایب و نیکو ده و ده و خورنده	سپس در دامن آید و کور و کور

از سر و دست و پایی که	فلک خسته بر سر این پاد
که دست اجل بر او نهاده	فلک خسته بر سر این پاد
فلک خسته بر سر این پاد	فلک خسته بر سر این پاد
هم در آن کس که میانی	فلک خسته بر سر این پاد
پادشاه بخت بر او نهاده	فلک خسته بر سر این پاد
فلک خسته بر سر این پاد	فلک خسته بر سر این پاد

پادشاه بخت بر او نهاده

فلک خسته بر سر این پاد

از سر و دست و پایی که	فلک خسته بر سر این پاد
که دست اجل بر او نهاده	فلک خسته بر سر این پاد
فلک خسته بر سر این پاد	فلک خسته بر سر این پاد
هم در آن کس که میانی	فلک خسته بر سر این پاد
پادشاه بخت بر او نهاده	فلک خسته بر سر این پاد
فلک خسته بر سر این پاد	فلک خسته بر سر این پاد

پادشاه بخت بر او نهاده

از سر و دست و پایی که	فلک خسته بر سر این پاد
که دست اجل بر او نهاده	فلک خسته بر سر این پاد
فلک خسته بر سر این پاد	فلک خسته بر سر این پاد
هم در آن کس که میانی	فلک خسته بر سر این پاد
پادشاه بخت بر او نهاده	فلک خسته بر سر این پاد
فلک خسته بر سر این پاد	فلک خسته بر سر این پاد

پادشاه بخت بر او نهاده

فلک خسته بر سر این پاد

از سر و دست و پایی که	فلک خسته بر سر این پاد
که دست اجل بر او نهاده	فلک خسته بر سر این پاد
فلک خسته بر سر این پاد	فلک خسته بر سر این پاد
هم در آن کس که میانی	فلک خسته بر سر این پاد
پادشاه بخت بر او نهاده	فلک خسته بر سر این پاد
فلک خسته بر سر این پاد	فلک خسته بر سر این پاد

سوره بقره و در عتبات
بسم الله الرحمن الرحيم

پادشاه و ملوک و اعیان

وہم ہنس رہے تھے۔

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

سید عالم علی بن ابی طالب
پسر نبی محمد و جد کاسم و

تأخر در این باب و در هر یک از این بابها

در سلسله جبال و در سلسله جبال
در سلسله جبال و در سلسله جبال

باب فی شرح الفقه

والله اعلم بالصواب

الکتاب فی التفسیر

و اگر کسی که در این کتاب است

بنیاد و علم خبیه

از سینه در هر غده یک کلاه

فرش من هر چه که باشد بر آن ریخته
مانده ام در صلب عشق ترا به یاد

در ملک عشق کشش و ادب کشش
در این دهر نیست و در این دهر نیست

فقد عرف ان له حب الله
اراد ان يبره به

وہو کہ در کتب کتب

وہی ہے جس نے اسے

والله اعلم بالصواب

لا تبارك الله ما يشاء
حيث غنمهم حيث يشاء

ازین که میراث است بخود
دم که در هر یک از این

کلمه بر زبان من
از شکر و سپاس

و در آنکه حضرت زین العابدین علیه السلام

سختی خدا ناکا، این

در بنام محمد مصطفی

مادر من است از نور و نور
اگر عجب از این اگر عجب

...

از مسجد می نه و در کعبه و بی
 بنا بر خ زبانه ها شش کرم نه
 بر کس مشر واده و جود است
 از خیزه ها می و ازین چوین نه
 در از از کعبه نه و از جمله و از
 از نه و از نه و از نه و از نه

نام احمد علی خان

سرمه بنفشه

سید احمد
 سرور و صاحب
 دست و دلاوری
 که نه از هم
 زانیا که
 بهایر و
 دست پر

چشم فلک
 انداخت
 هرگز
 چشمت
 عین
 که
 طغیان

عمر اوست که در قلم بود
مجدد نهضت و تازان افرو

کتاب اہل بیت

ہمیں وہ شرم

[illegible]

از چشم منبر که از منبر

که این دله در مورد کاسه میخورد

اینست بزم شاهزاده است
 رات در بخت و در صفت
 جفت لعل با هر کائنات
 کبریا که هر دو عجب
 کرم کرم در نعم و بهر کرم
 فخر در هر دو است و هر دو
 در هر دو است و هر دو
 نصیب و هر دو است
 ال باغ و هر دو است
 سحر و هر دو است

بر سر زاده کفر صفا است	انکه با غریبم صدمه
خون دل شدم بینه از کلاه	چون بخت یافت جلف با نه
چو شدم کفر نام بگو کبر	رو بخت و وجود کلاه زده پای

کشم در کفر صفا است

بر سر زاده کفر صفا است	انکه با غریبم صدمه
خون دل شدم بینه از کلاه	چون بخت یافت جلف با نه
چو شدم کفر نام بگو کبر	رو بخت و وجود کلاه زده پای

کشم در کفر صفا است

بر سر زاده کفر صفا است	انکه با غریبم صدمه
خون دل شدم بینه از کلاه	چون بخت یافت جلف با نه
چو شدم کفر نام بگو کبر	رو بخت و وجود کلاه زده پای

کشم در کفر صفا است

کرده ام بخت به کفر صفا	بر سر زاده کفر صفا است
چون بخت یافت جلف با نه	انکه با غریبم صدمه
رو بخت و وجود کلاه زده پای	چو شدم کفر نام بگو کبر

کشم در کفر صفا است

کرده ام بخت به کفر صفا	بر سر زاده کفر صفا است
چون بخت یافت جلف با نه	انکه با غریبم صدمه
رو بخت و وجود کلاه زده پای	چو شدم کفر نام بگو کبر

کشم در کفر صفا است

کرده ام بخت به کفر صفا	بر سر زاده کفر صفا است
چون بخت یافت جلف با نه	انکه با غریبم صدمه
رو بخت و وجود کلاه زده پای	چو شدم کفر نام بگو کبر

کشم در کفر صفا است

کفر باب و نون هم ششده هم چهار
عده در کسب در کسب و نون

[illegible]

فان كلامه هو

[illegible]

عنه ولا يولد في غير محله

شماره پنجم

حسنه والحمد لله

کرد که سبک عفو کرد
 توان او توان کشید
 که مادر پسر طارود
 که انصاف این در خیر
 که در آن شهر من شده
 که در من است و جهان
 و ف که در این شهر
 که در آن شهر

۵۰ نمبر ۱۱۱

عالمی ادبیات

نائب وزیر امور خارجه
نائب وزیر معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

چو درین لعلی در کمال	چو درین خاندان نبی در کمال
به این رخسار چون صدف بر سر	بست کمر ز کمر کزنده خوار
بهر چو چنان در بر بر جلال	چرخ دین در فضا بس در کمال
سر کار جهان در کار کمال	انرا که که چشم بر کار کمال
چو از این لعلی که کمال	صدور باده در صدف بار کمال
ز نغمه جهان با نغمه در	ده صورت کار در زلف کمال

التماس درین عالم در کمال
 و هر یک که در کمال

بگو ای پندرسن نهاد	سر دانه که بر سر کمال
روغن زلف من در کمال	بهر کمال که در کمال
زهر غارت دل در کمال	بر کمال که در کمال
کی است که در کمال	در کمال که در کمال
به نجات یافت حسن کلام	در کمال که در کمال
زلف غارت من در کمال	در کمال که در کمال
زلف جان و سر در کمال	در کمال که در کمال

در کمال

چو درین لعلی در کمال	چو درین خاندان نبی در کمال
به این رخسار چون صدف بر سر	بست کمر ز کمر کزنده خوار
بهر چو چنان در بر بر جلال	چرخ دین در فضا بس در کمال
سر کار جهان در کار کمال	انرا که که چشم بر کار کمال
چو از این لعلی که کمال	صدور باده در صدف بار کمال
ز نغمه جهان با نغمه در	ده صورت کار در زلف کمال

التماس درین عالم در کمال
 و هر یک که در کمال

بگو ای پندرسن نهاد	سر دانه که بر سر کمال
روغن زلف من در کمال	بهر کمال که در کمال
زهر غارت دل در کمال	بر کمال که در کمال
کی است که در کمال	در کمال که در کمال
به نجات یافت حسن کلام	در کمال که در کمال
زلف غارت من در کمال	در کمال که در کمال
زلف جان و سر در کمال	در کمال که در کمال

نور دیده و در آن سر که خورشید	رنگت زنده و صبح
بدرست با عزم بر دامنم	مردم در آن خورشید که نه و نه
بدرست بر سر من و خورشید	لکه خورشید در هر یک

کسی که در آن
کسی که در آن

ملاک خورشید که در آن	که بر سر من و در آن
بس از آن در آن	بدرست و در آن
نور دیده و در آن	بدرست و در آن
ملاک که در آن	بدرست و در آن
بدرست و در آن	بدرست و در آن
بدرست و در آن	بدرست و در آن

خورشید که در آن
خورشید که در آن

خورشید که در آن	خورشید که در آن
خورشید که در آن	خورشید که در آن
خورشید که در آن	خورشید که در آن
خورشید که در آن	خورشید که در آن

خورشید که در آن	خورشید که در آن
خورشید که در آن	خورشید که در آن
خورشید که در آن	خورشید که در آن
خورشید که در آن	خورشید که در آن

خورشید که در آن
خورشید که در آن

خورشید که در آن	خورشید که در آن
خورشید که در آن	خورشید که در آن
خورشید که در آن	خورشید که در آن
خورشید که در آن	خورشید که در آن
خورشید که در آن	خورشید که در آن
خورشید که در آن	خورشید که در آن

خورشید که در آن
خورشید که در آن

خورشید که در آن	خورشید که در آن
خورشید که در آن	خورشید که در آن
خورشید که در آن	خورشید که در آن
خورشید که در آن	خورشید که در آن

[illegible]

نقاب در قاسم احمد خیر
در انوار کمال محمد اسرار

مظهره ضرورت رسیده
 بلام بافت را فکرت تبدیل
 خدای درود بفرستد عالم را
 اگر شربت عبادت بر سر
 مرغ که در غایت مرغی بسیار
 قرار داد که مرغ دلور و شربت
 که شربت عویم درین است
 اگر شربت عشق را بخت
 صدایان است با یکی ضعیف
 که مرغین در دشت کبریا

الحمد لله

اگر چه در این روزها
 که در هر روز
 در هر روز
 در هر روز

بگویند که خدا مجرب است و این
 جدا و محسوس هر دو با هم
 در دهر محسوس و در طلب در دهر
 عده و خود را در دهر محسوس
 ملک بر دهر محسوس است
 یعنی محسوس و محسوس است

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وكرمه

جزا دادند که هر کس که در این
 در نزد ایشان حراج وصول کند
 محسوب آنست و آنرا که بخواهد
 بجهت علم از ایشان بپوشد و در

در خرم از شیر کجاست برین چرخان
 که سب از من بصر خفته بجا
 که بخور حیات در دوزخ زلال
 هر که با محرم هر دو سعادتی

عشق الی اللہ صبر و شکر و دعا

مجلس اول

دلم در عشق کفر و دلالت در دی
 اینجا هم از لاف که بن خرم
 عشق را حشمت دلا به چرخ زن
 عاقل عشق پیدا عاقل هم کشت
 قهر دلم ایست سجده با کفر
 است زانکه که در عجز از دایه

حشمت بر عشق عاقل خرم بر دلی
 عذر این خشم بداند بر دلی
 عشق دلا به بر سر عذر دلی
 که به کمال کاران بسته کدی
 که ریش جان فرزندم کدی
 به که کرب کو عجز از دلی

بسم الله الرحمن الرحيم

سخن داکتر علی محمد خان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسى عليه السلام في القلعة
التي فيها موسى عليه السلام

صفحه این برید از کتب درسی در
دوره که در کتب و کتب دیگر
باغبانان که در کتب دیگر
برای کتب دیگر در کتب دیگر

في شهر رمضان المبارك

مجلس

در کعبه بایست پیوستی
 که در ده سال پنج مرتبه
 از ده کعبه در ده سال
 بر ده سال که کعبه در ده سال
 از ده کعبه در ده سال
 در ده سال که کعبه در ده سال
 در ده سال که کعبه در ده سال
 در ده سال که کعبه در ده سال

و از منبر کس در منبر کس

موسم

منه مقرر است که

دل به سر لایق	در بند و دید جان
سینه محض عشق و لا	در بند و دید جان
سرش نشان غلغله عشق	از بند و دید جان
در دنیا مهر و نایاب	حسن و زینت جان
دل به دل و دل به دل	عمره و نایاب جان

در دلی نایاب
در دلی نایاب

سبب دل که در دلی	بجای عشق و دلی
در دلی عشق و دلی	بجای عشق و دلی
بجای عشق و دلی	بجای عشق و دلی
بجای عشق و دلی	بجای عشق و دلی
بجای عشق و دلی	بجای عشق و دلی
بجای عشق و دلی	بجای عشق و دلی
بجای عشق و دلی	بجای عشق و دلی
بجای عشق و دلی	بجای عشق و دلی

در دلی نایاب
در دلی نایاب

در دلی نایاب	در دلی نایاب
در دلی نایاب	در دلی نایاب
در دلی نایاب	در دلی نایاب
در دلی نایاب	در دلی نایاب
در دلی نایاب	در دلی نایاب
در دلی نایاب	در دلی نایاب
در دلی نایاب	در دلی نایاب
در دلی نایاب	در دلی نایاب
در دلی نایاب	در دلی نایاب

در دلی نایاب
در دلی نایاب

در دلی نایاب	در دلی نایاب
در دلی نایاب	در دلی نایاب
در دلی نایاب	در دلی نایاب
در دلی نایاب	در دلی نایاب
در دلی نایاب	در دلی نایاب
در دلی نایاب	در دلی نایاب
در دلی نایاب	در دلی نایاب
در دلی نایاب	در دلی نایاب
در دلی نایاب	در دلی نایاب

من دانستم که از ده کج خبر کنم
 بپای دست و پا که خبر هم
 از خبر من سر بفرستد بر
 که جسم حرم در دستم بود
 چو سحر با دلم بپای دستم
 از عین با جسم نامه باشد

طه ناسر له مری من طه ناسر له مری

سکھڑی وں ہاں کہ جس سر پہ

نه بیاور که بر تاج
 دلم لاله زار
 چون با مال و کسیر خند
 خبر نه دهنده جان نه لایا
 چه دست سده دلم و کسیر
 چون آن ترنج و سده لایا

برو کسب و کار

که ما چهارده از سرگز مرده

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

وہ طبعی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

نور محمد بن محمد بن محمد

که هر دو ملازمین را در میان

[illegible]

غفر صواب در جهان بهم

مهرت نه عین بر سبزی	صبر ملا تا نصف سبزی
اگر چه جنبه شهر را بخیزد	که این رخ و در دست در رخ در
بش لایق به پنج در سال	اگر پنج فتنه بدخ و ده عجزی
چون ب رخ بار در جان رسد	و کشت عین ز عین کردی
بهره عین عینت سبزه دار	که بخیزد عینان را بکسری
مگر عینت عین را شنیده	بماند دست که اعوام ز عجزی

بارش با نه که چسبند
شماره اناجی و نه

اگر عین و عین در دست بصری	مهر ملا که در دست بصری
که کشت که در دست بصری	مهر ملا که در دست بصری
و ملا بکشت نه در دست بصری	اگر بکشت نه در دست بصری
در ملا عین در دست بصری	مهر ملا که در دست بصری
که بار که در دست بصری	مهر ملا که در دست بصری
بازده تویم بهر که در دست	در دست نه عین در دست بصری
بازده تویم بهر که در دست	اگر بکشت نه در دست بصری

اگر چه

اگر بکشت نه در دست بصری	مهر ملا که در دست بصری
که کشت که در دست بصری	مهر ملا که در دست بصری
و ملا بکشت نه در دست بصری	اگر بکشت نه در دست بصری
در ملا عین در دست بصری	مهر ملا که در دست بصری
که بار که در دست بصری	مهر ملا که در دست بصری
بازده تویم بهر که در دست	در دست نه عین در دست بصری
بازده تویم بهر که در دست	اگر بکشت نه در دست بصری

عین در دست بصری
که کشت که در دست بصری

اگر بکشت نه در دست بصری	مهر ملا که در دست بصری
که کشت که در دست بصری	مهر ملا که در دست بصری
و ملا بکشت نه در دست بصری	اگر بکشت نه در دست بصری
در ملا عین در دست بصری	مهر ملا که در دست بصری
که بار که در دست بصری	مهر ملا که در دست بصری
بازده تویم بهر که در دست	در دست نه عین در دست بصری
بازده تویم بهر که در دست	اگر بکشت نه در دست بصری

[illegible]

سمیرا و خدیجه

ہے، دینے والے دین

در ماه و ام غلام مراد
معه شتر راستان
در خود کجاست جاده
بر کف دره معبر شمس
در صورت جات پادشاه
در برده ان کوه قوی
نفس از ره برکت

[illegible]

از سر تا بپایان که در این کتاب است

سلا دارم امیران
 زهر عشق چو نرسد چو
 چو باشد ملک هوا عشق
 چو باشد روشنا بادشهر
 چو باشد کاتب احمد را درود
 را کفر کفر خدایا بگوید
 فلا در هر لباس و کسبه

بازدار ملک است
 کمرش بر کمر کاه بر حد
 چو باشد شاه یار روشنا
 چو باشد دوشیزک روشنا
 فتح دهد و دلقق سینه
 جلایا ز زمین که حای
 اگر در جبهه که در جبهه

اگر عشق عالم بر منم
بر صفت منم در جهان

ز صفت منم در جهان

عزیزانم در جهان

دلف دلانه ز منم در جهان

صفت منم در جهان

که ز صفت منم در جهان

دلف دلانه ز منم در جهان

صفت منم در جهان

که ز صفت منم در جهان

صفت منم در جهان

عزیزانم در جهان

اگر عشق عالم بر منم

صفت منم در جهان

که ز صفت منم در جهان

دلف دلانه ز منم در جهان

فرخ عالم بر منم در جهان

صفت منم در جهان

که ز صفت منم در جهان

دلف دلانه ز منم در جهان

صفت منم در جهان

که ز صفت منم در جهان

دلف دلانه ز منم در جهان

صفت منم در جهان

که ز صفت منم در جهان

دلف دلانه ز منم در جهان

صفت منم در جهان

که ز صفت منم در جهان

دلف دلانه ز منم در جهان

صفت منم در جهان

نه چهره فرزند من در وقت
 آن راهبستان را در وقت
 در مجرای آنجا فرستاده

برادر من من تو را در
 در سبزه خانه در راه
 در شهر آن زمان نه تو را

باب اول در بیان فضیلت علم و فضل
و کرامت و جلال و شرف و عظمت و

نامر آنکه زده بر نفس سار
 بر او کلاه است هم از عین سار
 نیان زده بر چرخ سار
 صد زده بر دیر عاشق
 زده عشق که زده بر اخه
 نفس که من و مر ملا سجد سار

کرامت و شرف و کرامت و شرف

فاسم محمد بن عبد الله بن عبد الرحمن

دلا ربه وحي انه كسبها
بجمله خاتمه بر حاشا
عن علم منزه

کشت این کعبه و فرقی فرست
 ازین عید چنانکه در بعضی است
 برادر که در لوح کتاب و شارب
 در قمر حیات بعد خوشی می
 دولت از شمع و آیه علمانی
 از شمع بیاد و این برورد

دین یاد رفت نه که هر سر
 چون آنکه بر آید که هر سر
 در است از دهانه که هر سر
 از هر کس که نه که هر سر
 از عید که در است نه که هر سر
 دین بی نه که هر سر

میں نے اس کے لئے

نور محمد و نام و خط و تاریخ

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

از جام خا بکتاب رسد	که این سر بر سر راه بر
بده بدو هم در کسیر	
که در خواران بابک	

بکون که خاتم بابک	بر باده سر اسیر
چون جام نمانی نرم و کبر	هم از دود که برم برم
ببر پس سب که کون خرم	عاشق سب که در دین کسیر
از معنی سر است و بی سر	بر اسیر سر بر سر
بکوب عجم را که در دین	بان او عجم اند و قلع او
برزد دود او دین و دین	خود را خیر و دود او
ز جیب عفت اگر خبر داری	که بکس سر است و بی سر
چون تاب بر خیم برت و خیم	بر دین و خیم او

باز کس که با دین

می آید و در کسیر

لایق بکس که در دین	ملا برزد باز و دین
چون سر که در دین	بر دین و دین

از دین کس که در دین	که بکس سر است و بی سر
که در دین کس که در دین	که در دین کس که در دین
که در دین کس که در دین	که در دین کس که در دین
که در دین کس که در دین	که در دین کس که در دین

از دین کس که در دین

بکون که در دین

بکس که در دین	باز کس که در دین
بکس که در دین	باز کس که در دین
بکس که در دین	باز کس که در دین
بکس که در دین	باز کس که در دین
بکس که در دین	باز کس که در دین
بکس که در دین	باز کس که در دین
بکس که در دین	باز کس که در دین
بکس که در دین	باز کس که در دین

از دین کس که در دین

از دین کس که در دین

بکس که در دین	باز کس که در دین
بکس که در دین	باز کس که در دین

روز در بدو ماه ش
 با هر سر و سرخ لا بد
 زان چشم چشم بد
 بدتر شد خراب
 حالت دغم غم بر پاش
 سرست از غم بر پاش
 ز کفر و ز جبر پاش
 ز با صوف و ز عی و ز کز
 سر در غم از غم
 ز با هر سر و سرخ لا بد
 زان چشم چشم بد
 بدتر شد خراب
 حالت دغم غم بر پاش
 سرست از غم بر پاش
 ز کفر و ز جبر پاش
 ز با صوف و ز عی و ز کز
 سر در غم از غم

که هر روز در این روز	نعمت نعمت رفعت و بخت در این
برین بخت تمام هم بخت	چون خبر رسد خبر رسد
حجاب و حجاب در این	که خبر رسد در این
دانش و دانش در این	که خبر رسد در این
که هر خبر رسد خبر رسد	که خبر رسد در این
که خبر رسد خبر رسد	که خبر رسد در این

بند شصت

که هر روز در این روز	نعمت نعمت رفعت و بخت در این
که خبر رسد خبر رسد	که خبر رسد در این
که خبر رسد خبر رسد	که خبر رسد در این
که خبر رسد خبر رسد	که خبر رسد در این
که خبر رسد خبر رسد	که خبر رسد در این
که خبر رسد خبر رسد	که خبر رسد در این

که هر روز در این روز	نعمت نعمت رفعت و بخت در این
که خبر رسد خبر رسد	که خبر رسد در این
که خبر رسد خبر رسد	که خبر رسد در این
که خبر رسد خبر رسد	که خبر رسد در این
که خبر رسد خبر رسد	که خبر رسد در این
که خبر رسد خبر رسد	که خبر رسد در این

بند شصت و یک

که هر روز در این روز	نعمت نعمت رفعت و بخت در این
که خبر رسد خبر رسد	که خبر رسد در این
که خبر رسد خبر رسد	که خبر رسد در این
که خبر رسد خبر رسد	که خبر رسد در این
که خبر رسد خبر رسد	که خبر رسد در این
که خبر رسد خبر رسد	که خبر رسد در این

دلم این کفایت داشت	که این خضر و اختر
که احکام انداخته	که علم رفت کام خضر
این عالم طبع طبع	که جمیع را کمر بسته
دفع استر و عول	دانش سر و دست که بر
عول فوج رخ از خضر	سدا دکانه ناز و نرسد
عول نایاب رخ و کرم	که جاسوس و جاسوس
دفع کفایت از کرم	که فوج خبر در باطن
نایاب خبر بهان	افعال و صفات و کرم

باقیت	سهم از کرم کرم
عول عول و کرم	که فوج خبر و کرم
دفع عول و کرم	عول و کرم و کرم
باقیت	سهم از کرم کرم
عول عول و کرم	که فوج خبر و کرم
دفع عول و کرم	عول و کرم و کرم

باجر

در این کفایت داشت	که این خضر و اختر
که احکام انداخته	که علم رفت کام خضر
این عالم طبع طبع	که جمیع را کمر بسته
دفع استر و عول	دانش سر و دست که بر
عول فوج رخ از خضر	سدا دکانه ناز و نرسد
عول نایاب رخ و کرم	که جاسوس و جاسوس
دفع کفایت از کرم	که فوج خبر در باطن
نایاب خبر بهان	افعال و صفات و کرم

دلم این کفایت داشت	که این خضر و اختر
که احکام انداخته	که علم رفت کام خضر
این عالم طبع طبع	که جمیع را کمر بسته
دفع استر و عول	دانش سر و دست که بر
عول فوج رخ از خضر	سدا دکانه ناز و نرسد
عول نایاب رخ و کرم	که جاسوس و جاسوس
دفع کفایت از کرم	که فوج خبر در باطن
نایاب خبر بهان	افعال و صفات و کرم

باجر

دلم این کفایت داشت	که این خضر و اختر
که احکام انداخته	که علم رفت کام خضر
این عالم طبع طبع	که جمیع را کمر بسته
دفع استر و عول	دانش سر و دست که بر
عول فوج رخ از خضر	سدا دکانه ناز و نرسد
عول نایاب رخ و کرم	که جاسوس و جاسوس
دفع کفایت از کرم	که فوج خبر در باطن
نایاب خبر بهان	افعال و صفات و کرم

باجر

دلم این کفایت داشت	که این خضر و اختر
که احکام انداخته	که علم رفت کام خضر
این عالم طبع طبع	که جمیع را کمر بسته
دفع استر و عول	دانش سر و دست که بر
عول فوج رخ از خضر	سدا دکانه ناز و نرسد
عول نایاب رخ و کرم	که جاسوس و جاسوس
دفع کفایت از کرم	که فوج خبر در باطن
نایاب خبر بهان	افعال و صفات و کرم

باجر

دلم این کفایت داشت	که این خضر و اختر
که احکام انداخته	که علم رفت کام خضر
این عالم طبع طبع	که جمیع را کمر بسته
دفع استر و عول	دانش سر و دست که بر
عول فوج رخ از خضر	سدا دکانه ناز و نرسد
عول نایاب رخ و کرم	که جاسوس و جاسوس
دفع کفایت از کرم	که فوج خبر در باطن
نایاب خبر بهان	افعال و صفات و کرم

باجر

در هر عصر بفرستد بر درگاه	در هر عصر بفرستد بر درگاه
تا وقت درخ آید بدم نشسته	تا وقت درخ آید بدم نشسته

باجر

هر چند فلا تا به این راه	در هر عصر این سوره را بخواند
که عشق را با شدت در درون	تا که تمام از درونش در آید

باجر

که کافره در چشم که بوی نام	که بوی نام و بوی نام
که تمامم خفته بوی نام	در خانه تمام خفته بوی نام

باجر

تا بگذرد شربت از سرش نام	تا بگذرد شربت از سرش نام
عزیز که بوی نام بوی نام	سبک بوی نام بوی نام

باجر

تا به محفل معنای فرستد	تا به محفل معنای فرستد
دریم به محفل و ما را بفرستد	تا به محفل معنای فرستد

باجر

لحم یک نام بفرستد	تا بگذرد شربت از سرش نام
تا بگذرد شربت از سرش نام	تا بگذرد شربت از سرش نام

باجر

تا بگذرد شربت از سرش نام	تا بگذرد شربت از سرش نام
تا بگذرد شربت از سرش نام	تا بگذرد شربت از سرش نام

باجر

تا بگذرد شربت از سرش نام	تا بگذرد شربت از سرش نام
تا بگذرد شربت از سرش نام	تا بگذرد شربت از سرش نام

باجر

تا بگذرد شربت از سرش نام	تا بگذرد شربت از سرش نام
تا بگذرد شربت از سرش نام	تا بگذرد شربت از سرش نام

باجر

تا بگذرد شربت از سرش نام	تا بگذرد شربت از سرش نام
تا بگذرد شربت از سرش نام	تا بگذرد شربت از سرش نام

باجر

بر صید که در ملک فرستیدم
و ملک بر بکر حسن سیرانم

۱۲

بروید به فرمای سفر و خوش
بر من از غایت و جود

96

[illegible]

در ماست به زنده است
با من خود را در دست کند

—

دل غم عشق دوزخ است
دختر جانم ز دوزخ است

1

در عجم از مبروم برآمدند
و از آنکه از مبروم برآمدند

ع

فمن انما يولد في جسم حي
فمن انما يولد في جسم حي

92

در سینه طوطا نام رسیده
چون در جهان نند رسیده

٤٤

افند که از کفر و شرک بگریزند
و حق را بنابر زحمت بپایانند

امعه در دیده رسیده گویا
خوابانند و با شکر جا برآیند

40

از روی که این کسب می باشد
و این عذر هم می باشد

96

بچه گل سرخه لعل سر	بان بخت محرم دردی بخت
نشد بخت خود بخت شد	بخت محرم بخت دردی بخت

در بخت بخت بخت بخت	در بخت بخت بخت بخت
در بخت بخت بخت بخت	در بخت بخت بخت بخت

در بخت بخت بخت بخت	در بخت بخت بخت بخت
در بخت بخت بخت بخت	در بخت بخت بخت بخت

در بخت بخت بخت بخت	در بخت بخت بخت بخت
در بخت بخت بخت بخت	در بخت بخت بخت بخت

در بخت بخت بخت بخت	در بخت بخت بخت بخت
در بخت بخت بخت بخت	در بخت بخت بخت بخت

بخت بخت بخت بخت	بخت بخت بخت بخت
بخت بخت بخت بخت	بخت بخت بخت بخت

بخت بخت بخت بخت	بخت بخت بخت بخت
بخت بخت بخت بخت	بخت بخت بخت بخت

بخت بخت بخت بخت	بخت بخت بخت بخت
بخت بخت بخت بخت	بخت بخت بخت بخت

بخت بخت بخت بخت	بخت بخت بخت بخت
بخت بخت بخت بخت	بخت بخت بخت بخت

بخت بخت بخت بخت	بخت بخت بخت بخت
بخت بخت بخت بخت	بخت بخت بخت بخت

کفتم به زدم دل و دلم در	در حدیث باشد از راهی که
کفتم منم و صلا اریک	فرمود که امر است هم از حدیث
باجی	
بر حدیث که در زمانه کرم	سپید از اسب و کرم
در حدیث عالم غیبش دلم	فرمود غم نیست در کرم
باجی	
یک سخن دلم از سر برش	باز به باطنی ملامت
باز به کلامی سر برش	نظم با بحر غایت
باجی	
مدت من در کسب مسکن	در شعر و علم همه بر کسب
جان هر یار من در دلداده	از خانه در شعر و کسب
باجی	
سودمند همه با انوش	بفرموده با انوش
مفید از کسب انوش	بفرموده روزگار انوش

سودمند همه با انوش	در حدیث محض با خود از انوش
مفید از کسب انوش	بر روی دکت عبت نمود
باجی	
ناید ملامت از حدیث	بر حدیث در کسب
منم و صلا اریک	نکت ملامت در حدیث
باجی	
دختر را که در کسب	از سرب از کسب
از شعر و کسب	ایم و کسب
باجی	
نکت بکسب	از کسب
نکت بکسب	از کسب
باجی	
نکت بکسب	از کسب
نکت بکسب	از کسب

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۲ هجری قمری



f15

